

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

و مستقبل و حال و هر چه جز این سه چیز است متفرع است هم از این

سه اما ماضی فعلی را گویند که بزمانه گذشته تعالی دارد و هر چه جز
مبنی باشد بر حقیقت حروفه او کثرت کم
که باشد حروف آن با بسیار

بجای هر چه چون فعل فعل فعل فعل

چون ضرب سماع کرم بعتر اما مستقبل

فعلی را گویند که بزمانه آئین معلق دارد و آخر او مرفوع

باشد که بجای هر چه چون یفعل یفعل یفعل

یفعل چون یضرب یسمع یکریم یعبد

است مستقبل و حال و هر چه جز این سه چیز است متفرع است هم از این
سه اما ماضی فعلی را گویند که بزمانه گذشته تعالی دارد و هر چه جز
مبنی باشد بر حقیقت حروفه او کثرت کم که باشد حروف آن با بسیار
بجای هر چه چون فعل فعل فعل فعل
چون ضرب سماع کرم بعتر اما مستقبل
فعلی را گویند که بزمانه آئین معلق دارد و آخر او مرفوع
باشد که بجای هر چه چون یفعل یفعل یفعل
یفعل چون یضرب یسمع یکریم یعبد

لام کلر از اول مجهول

در این کتاب...

نظارت در این کتاب...

را کسره در دو حال و لام کلمه را بر حالت خود بگذارتا مجهول کرده
سینه اگر متفوح و مضموم باشد اما اگر مکسوم باشد حاجت ندارد و ۱۲

بحث اثبات فعل ماضی مجهول

سرچشمه آن یکم در زمان گذشته فاعله ذکر فاعله بحث اثبات فعل ماضی مجهول ۱۲ سن

فُعِلَ فُعِلَا فُعِلْتِ فُعِلْتِ

فُعِلْتَا فُعِلْتَا فُعِلْتَا فُعِلْتَا

فُعِلْتُمْ فُعِلْتُمْ فُعِلْتُمْ فُعِلْتُمْ

فُعِلْتُمْ فُعِلْتُمْ فُعِلْتُمْ فُعِلْتُمْ

فصل

این همه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی مجهول بود چون چه این ماضی

کسی ماضی را اول و در آرومای نفی و لفظ ماضی هیچ عمل نکند چه

این شود که ماضی در اول نفی در آخر بود
نظارت در این کتاب...

سوال ماضی منفی حاصل از
نیز حاصل از...

نظارت در این کتاب...
نظارت در این کتاب...

اول جبر آورند جواب
برای ماصلت نظام

بودم بر این طریق باشد لیکن عمل معنی کنایه مثبت را بعضی منتهی کرده اند

بحث نفي فعل ماضی مجهول

مَافَعَلٌ مَافِعِلًا مَافَعَلُوا مَافَعَلْتُمْ

مَافَعَلْنَا مَافَعَلْتُمْ مَافَعَلْتُمْ مَافَعَلْنَا

مَافَعَلْتُمْ مَافَعَلْتُمْ مَافَعَلْنَا مَافَعَلْتُمْ

مَافَعَلْتُمْ مَافَعَلْتُمْ مَافَعَلْتُمْ مَافَعَلْنَا

مَافَعَلْتُمْ مَافَعَلْتُمْ مَافَعَلْتُمْ مَافَعَلْتُمْ

مَافَعَلْتُمْ مَافَعَلْتُمْ مَافَعَلْتُمْ مَافَعَلْتُمْ

نکته اول آنست که

صاحب کتب

سؤال بحث ماضی مجهول
بحث مضارع چرا
مقدم کرده جواب
برای آنکه زمانه
ماضی مقدم
است

حال و استقبال یا اگر
ماضی اصل است و
مضارع فرع
وی و اصل است

مقدم

است

برزخ

ش

سوال را بر برای صفت غائب چه
 صاحب کردند جواب است یا از وسط
 بدان می براید و غائب است پس
 حکم و غائب است پس
 حکم و غائب است پس

غائب راست و یا برای چهار کلمه راست سه از آن مرز که

غائب راست و یکی مرجع مؤنث غائب است و زن

برای تشبیه و جمع حکایت نفس مشکلم مذکور مؤنث است

بحث اثبات فعل مضارع معروض

فَعْلٌ	يَفْعَلُونَ	يَفْعَلَانِ	يَفْعَلُونَ
فَعْلَانِ	تَفَعَّلَ	تَفَعَّلَانِ	تَفَعَّلُونَ
تَفَعَّلَانِ	تَفَعَّلَانِ	تَفَعَّلَانِ	تَفَعَّلَانِ
تَفَعَّلَانِ	تَفَعَّلَانِ	تَفَعَّلَانِ	تَفَعَّلَانِ

سوال لغوی در برای تکلم افعال
 که جواب بزرگ در دانش بود بود

سوال لغوی در برای تکلم افعال
 که جواب بزرگ در دانش بود بود

سوال لغوی در برای تکلم افعال
 که جواب بزرگ در دانش بود بود

سوال لغوی در برای تکلم افعال
 که جواب بزرگ در دانش بود بود

این همه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع معروف بود چون

خواهی که فعل مضارع مجهول بنا کنی علامت مضارع اضممه

و عین کلمه رفته در دو حال لام کلمه بر حالت و بگذارتا مجهول کرد

بحث اثبات فعل مضارع مجهول

يُفْعَلُ يُفْعَلَانِ يُفْعَلُونَ تَفْعَلُ

تُفْعَلَانِ يُفْعَلَنَّ تَفْعَلَنَّ

تُفْعَلُونَ تُفْعَلَيْنِ تُفْعَلَانِ تَفْعَلَنَّ

أَفْعَلُ فَعْلٌ تَفْعَلُ

یعنی اگر مضموم و شد
کسور باشد و اگر مفتوح باشد
حاجت ندارد ۱۲

کتابها را در کتابها

غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول
فعل مضارع مجهول
فعل مضارع مجهول
فعل مضارع مجهول

این همه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول و چون خواهی که

نهی بیا بیا کنی نهی را اول و در اول و لاسی در لغت مضارع هیچ عمل کند
یعنی نهی را هیچ عملی
چنانکه بودیم بر این طریق باشد لیکن عمل معنی کند یعنی شریعت است یعنی شکر و اند

بحث نهی فعل مضارع معروض

لا یفعلُ لا یفعلان لا یفعلون لا تفعل
لا یفعلون یعنی هر دو زن و هر دو مرد
لا یفعلان یعنی هر دو زن و هر دو مرد
لا یفعلون یعنی هر دو زن و هر دو مرد
لا تفعل یعنی هر دو زن و هر دو مرد

لا تفعلان لا تفعلن لا تفعلون لا تفعلون

لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلان لا تفعلون

لا تفعلون بحث نهی فعل مضارع مجهول لا تفعل

سوال
باز در ردی اول است
نهی بر مضارع بی شکر و بی شکر
و در خصوص آن که لای نهی بر مضارع است
جو اب از جهت کثرت استعمال نهی بر مضارع

لا يُفَعَّلُ لا يُفَعَّلَانِ لا يُفَعَّلُونَ لا تُفَعَّلُ
 لا تُفَعَّلَانِ لا تُفَعَّلُونَ لا تُفَعَّلَانِ لا تُفَعَّلُونَ

لا تُفَعَّلُونَ لا تُفَعَّلَانِ لا تُفَعَّلَانِ لا تُفَعَّلُونَ

لا تُفَعَّلُ فصل لا تُفَعَّلُ

این همه که گفته شد بحث نفعی فعل مضارع و چون این که نفعی بلن بنا کنی

بلن و اول فعل مضارع در آر و این نفعی نفعی تاکید بلن که بنید و فعل

مستقبل و پنج محل نصب کند و آن پنج محل نه است احد مذکر غایب

و احد مؤنث غایب احد مذکر حاضر و صیغه حکایت مسکوم

سوال
 در مضارع چه صیغه است
 جواب این هر دو است بلن و نفعی
 در دو تا آن در هر دو صورت هر که شکورن از نفعی نصب
 است هر که باشد آن بلن نیز نصب است ۲

و ا و الف یا که مجموعی می باشد و در وقت محل ثون عربی اساقط
ای ای الف

گرداند و در و محل لفظ هیچ عمل نکند و آن محل نیست چنانچه
یغفل

حاضر و در کلمات عمل میکنند یعنی ضاع یا یعنی منفی می گردند
تغفلان

بحث منفی حمیدیم در فعل ضاع معروض

لَوْ فِعْلٌ لَوْ فِعْلًا لَوْ فَعَلُوا لَوْ تَفَعَّلَ

لَوْ تَفَعَّلَا لَوْ فَعَلَنْ لَوْ تَفَعَّلَ لَوْ تَفَعَّلَا

لَوْ تَفَعَّلُوا لَوْ تَفَعَّلِي لَوْ تَفَعَّلَا لَوْ تَفَعَّلَنْ

لَوْ فَعَلَ بَحْثٌ حَمِيدِيمٌ فِي فِعْلِ ضَاعٍ مَجْمُولٍ لَوْ فَعَّلَ

و ا و الف یا که مجموعی می باشد و در وقت محل ثون عربی اساقط
ای ای الف
چنانکه در وقت وقوع و افتاد از ضاع یک کلمه می آید
را نیز به نفسی که در وقت وقوع آن است

سوال
چرا در حال ضاع هم در وقت وقوع آن کلمه می آید
بسی استغفل کرد و از غیب هم استغفل کرد

لَوْ فِعْلٌ لَوْ فِعْلًا لَوْ فَعَلُوا لَوْ فَعَلُوا لَوْ فَعَلُوا

گفته شد آن که در وقت نزول میفرمودند احدی را که با او بیست و پنج کلمه از جمله اول و آخر جمول ۱۲

لَوْ فَعَلًا لَوْ فَعَلْنِ لَوْ فَعَلْنَا لَوْ فَعَلْنَا

لَوْ فَعَلُوا لَوْ فَعَلَيْكُمْ لَوْ فَعَلُوا لَوْ فَعَلْنَا

لَوْ فَعَلْنَا فصل لَوْ فَعَلْنَا

اینهمه که گفته شد بحث فی جمل بلم بود چون خواهی که لام تاکید

با نون تاکید جمع کنی لام تاکید اول بر نون تاکید دوم آخر و زیاده

نون تاکید دوم و نون است ای نون ثقلیه هم نون خفیه نون ثقلیه نون

کویند و نون خفیه نون ساکن و نون ثقلیه و چهارده کلمه آید

سید سید گوید که ما از دست خود نون تاکید بیست و پنج کلمه از جمله اول و آخر جمول ۱۲
آخالی از طلبیان است که در وقت نزول میفرمودند احدی را که با او بیست و پنج کلمه از جمله اول و آخر جمول ۱۲
چون در وقت نزول میفرمودند احدی را که با او بیست و پنج کلمه از جمله اول و آخر جمول ۱۲
پندار که نزد کوفین نون ثقلیه است
و خفیه فرغ و نزد بصرین برکات اول
خود است که ذی الفی ۱۲ اولوی عدد ۱۲
سید احمد قاسمی

سید سید گوید که ما از دست خود نون تاکید بیست و پنج کلمه از جمله اول و آخر جمول ۱۲
آخالی از طلبیان است که در وقت نزول میفرمودند احدی را که با او بیست و پنج کلمه از جمله اول و آخر جمول ۱۲
چون در وقت نزول میفرمودند احدی را که با او بیست و پنج کلمه از جمله اول و آخر جمول ۱۲
پندار که نزد کوفین نون ثقلیه است
و خفیه فرغ و نزد بصرین برکات اول
خود است که ذی الفی ۱۲ اولوی عدد ۱۲
سید احمد قاسمی

و نون خفیفه در پشت کلمه آید ما قبل نون ثقیله ذریع محل مفتوح باشد

پنج محل است واحد کرب و واحد غاب و واحد کرحا صغیر و واحد

حکایت نفس مکمل و در جمع شب بصر فاصل او و حروف حاضر و یاء و هم که غاب و

دور کرده شود و ما قبل او ضمه که است شود تا دلالت کند بر حذف او و صغیره

مؤنث حاضر یا دور کرده شود و ما قبل او که گذشته آید تا دلالت کند بر حذف

ذریع و نون ثقیله در پیش کلمه باشد چهار شصت و در جمع شب بصر و حاضر و ما

حکایت مکمل یا نون تا که ثقیله در محل مفتوح

سوال در پنج محل
ما قبل نون ثقیله چهار فتوح است
جواب ثقیله در جمع شب بصر
فصل او و حروف حاضر و یاء و هم که غاب و

یعنی بیان نون جمع و نون ثقیله
الف فاصل در آیه تا اجتماع ثقیله و نون
لازم نیاید با نون ضمیر جمع و نون شانه
که ممتز که دو نون است سوال یک نون
را چه حذف نکردند جواب اگر نون ضمیر
حذف کرده حذف فاعل لازم آید
اگر نون شده حذف شد با نون خفیفه
ملبس که در نون ۱۲

سوال نون خفیفه در حکایت الف با
جواب آید جواب تا اجتماع ساکنین لازم نیاید
سوال حکایت الف با نون تا که ثقیله
جواب حکایت الف با نون تا که ثقیله
سوال حکایت الف با نون تا که ثقیله
جواب حکایت الف با نون تا که ثقیله

و اگر الف اضرب میگرداند بنوع اولیوس
میلگردند مقصود تا که از دست میرفت
علائق وضع لازم می آید و اگر نون را نون
لازم می آید از
موقوفی است

سکه

لام مکسوا اول در راء و آخره هم کون
شاید و اگر باشد و طرقت شود
باید که در اینجا شکی نیست
فصل در افعال مضارع
باید که در اینجا شکی نیست
فصل در افعال مضارع

در اصل یزید و یزید و یزید و یزید
بود یعنی لام امر آمد آخر را جزم کرد علامت

بحث حاضر معروف

سبب مرصیفه واحد ذکر بحث امر حاضر معروف ۱۲ ۱۳
علت شد

افعل افلا افعلوا افعلوا
گفته گشته گشته گشته
گفته گشته گشته گشته

افعلا بحث حاضر مجهول افعلن
گفته گشته گفته گشته
گفته گشته گفته گشته

لتفعل لتفعلا لتفعلا لتفعلا
باید که کرده شوی تو یک مرصیفه واحد ذکر بحث امر حاضر مجهول ۱۲

لتفعلوا بحث امر غائب معروف لتفعلوا
سبب آن که مرصیفه واحد ذکر بحث امر غائب معروف ۱۲

لیفعل لیفعلا لیفعلا لیفعلا

بدر آمده
نزد مصنف
حقوق نون
تاکید در مضارع
و امر غائب
خلافاً للتحقیق
۱۴

لِتَفْعَلَا لِيَفْعَلَنَّ لِأَفْعَلْ لِتَفْعَلْ

بحث امر غائب مجهول

لِيَفْعَلْ لِيَفْعَلَا لِيَفْعَلُوا لِتَفْعَلْ

لِتَفْعَلَا لِيَفْعَلَنَّ لِأَفْعَلْ لِتَفْعَلْ

بحث امر حاضر معروف بانون ثقلیه

اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَانِ اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَنَّ

اِفْعَلَانِ بحث امر حاضر مجهول بانون ثقلیه اِفْعَلَانِ

لِتَفْعَلَنَّ لِتَفْعَلَانِ لِتَفْعَلَنَّ لِتَفْعَلَنَّ

باید که کرده شود آن یک مر صیغه
واحد مذکر بحث امر
غائب مجهول
۲۲
۲

هر آینه بکن تو یک مر صیغه
واحد مذکر بحث امر
حاضر معروف
بانون
ثقلیه
۱۲

باید که هر آینه کرده شود تو یک مر
صیغه واحد مذکر بحث
امر حاضر مجهول
بانون
ثقلیه

بِحَثَامٍ مَعْرُوفٍ ثَقِيلٍ لِيَفْعَلَنَّ

لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ

لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ

بِحَثَامٍ مَعْرُوفٍ ثَقِيلٍ

لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ

لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ

بِحَثَامٍ حَاضِرٍ مَعْرُوفٍ خَفِيفٍ

لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ

باید که هر آینه بکنند آن یک مرد
صیغه واحد مذکر بحث
امر غائب معروض
بانون
ثقیله
۱۲

باید که هر آینه کرده شود آن
یکر و صیغه واحد مذکر
بحث امر غائب
مجهول بانون
ثقیله
۱۲

آینه بکن تو یک مرد صیغه
واحد مذکر بحث امر حاضر
معروض بانون
خفیفه
۱۲

بحث امر غائب مجهول با نون خفیه

لِتُفَعِّلَنَّ لِتُفَعِّلَنَّ لِتُفَعِّلَنَّ

البتة باید که بنویسند و صیغه واحد مذکر جنس حاضر مجهول با نون خفیه

بحث امر غائب معروف با نون خفیه

لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ لِأَفْعَلَنَّ لِأَفْعَلَنَّ لِأَفْعَلَنَّ

البتة باید که بکنند آن یکم و صیغه واحد مذکر بحث امر غائب معروف با نون خفیه ۱۲

بحث امر غائب مجهول با نون خفیه

لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَنَّ

البتة باید که بنویسند و صیغه واحد مذکر جنس حاضر مجهول با نون خفیه

این هم که گفته شد بحث امر مجهول و چون خواهی که نهی کنی

تا کسی که پس از او در آرزوی او می در آخر فعل مضارع
نه صیغه است که طلب کرده شود آن ترک فعل از فاعل ۱۲

بیج محل خرم کند مثل لم اگر و آخر او حرف علت نباشد که باشد

ساقط کرده اند و از وقت محل فعل ان اعرابی را هم ورنه نماید و در دول

در لفظ مضارع بیج عمل کند و نون تاکید چنانکه در

مضارع می آید هم بران طریق در نهی تیری آید

بحث نهی حاضر معروف

لا تفعل لا تفعلوا لا تفعلوا لا تفعلوا

لا تفعلوا لا تفعلوا لا تفعلوا لا تفعلوا

لا تفعلوا لا تفعلوا لا تفعلوا لا تفعلوا

لَا تَفْعَلْ، لَا تَفْعَلَا، لَا تَفْعَلُوا، لَا تَفْعَلِي

کرده گمشو و یک مرد صبیغه و واحد مذکر بحث نمی حاضر مجهول ۱۲

لَا تَفْعَلَا، بحث ضمی غائب معرف لَا تَفْعَلْنَ

لَا يَفْعَلْ، لَا يَفْعَلَا، لَا يَفْعَلُوا، لَا يَفْعَلِي

آن یک مرد صبیغه واحد مذکر بحث غائب معرف ۱۳

لَا تَفْعَلَا، لَا يَفْعَلْنَ، لَا أَفْعَلْ، لَا أَفْعَلِي

بحث ضمی غائب مجهول

لَا يَفْعَلْ، لَا يَفْعَلَا، لَا يَفْعَلُوا، لَا يَفْعَلِي

کرده گمشو آن یک مرد صبیغه واحد مذکر بحث غائب مجهول ۱۴

لَا تَفْعَلَا، لَا يَفْعَلْنَ، لَا أَفْعَلْ، لَا أَفْعَلِي

بحث ضمی حاضر معروف بانون ثقیله

لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَنَّ

البتة لمن لم يؤيد صيغة واحدة ذكر بحث في حاضر معروف بالنون ثقيله

لَا تَفْعَلَنَّ بِشَيْءٍ حَامِلٍ بِالنُّونِ بِالنُّونِ لَا تَفْعَلَنَّ

لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَنَّ

البتة لمن لم يؤيد صيغة واحدة بحث في حاضر معروف بالنون ثقيله

لَا تَفْعَلَنَّ بِشَيْءٍ غَائِبٍ بِالنُّونِ لَا تَفْعَلَنَّ

لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ

البتة لمن لم يؤيد صيغة واحدة ذكر بحث في غائب معروف بالنون ثقيله ١٢

لَا تَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ

بِحَثِّ نَيْ غَائِبٍ حَامِلٍ بِالنُّونِ بِالنُّونِ

البتة لمن لم يؤيد صيغة واحدة بحث في غائب معروف بالنون ثقيله

لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَنَّ

لَا تُفْعَلْنَ لَا يُفْعَلْنَ لَا أُفْعَلْنَ لَا تُفْعَلْنَ

بحثی غائب معرف بانون خفیفه

لَا تُفْعَلْنَ لَا تُفْعَلْنَ لَا تُفْعَلْنَ

البته کن تو یک زن ۱۲

بحثی غائب مجهول بانون خفیفه

لَا تُفْعَلْنَ لَا تُفْعَلْنَ لَا تُفْعَلْنَ

البته کرده مشورتی کن زن ۱۲

بحثی غائب معرف بانون خفیفه

لَا يُفْعَلْنَ لَا يُفْعَلْنَ لَا تُفْعَلْنَ لَا أُفْعَلْنَ لَا تُفْعَلْنَ

بحثی غائب مجهول بانون خفیفه

البته کن تو یک زن ۱۲

فعل

فعل

التقدير المذكور في قوله لا يفعلون لا يفتعلون

سؤال وجوب تقدير فاعل بفعل حيث هو

فعل بفعل حيث هو فاعل بفعل حيث هو

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

فعل بفعل حيث هو فاعل بفعل حيث هو

سؤال اسم فاعل الاز منضاج

اسم فاعل منضاج منضاج منضاج

سؤال عين كلمة اجرا

سؤال عين كلمة اجرا

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون لا يفعلون

بواجبه اعتبار از فعل
اسم فاعل و اسم مفعول
بواجبه اعتبار استعمال وضع
اسم فاعل و اسم مفعول

فَاعِلٌ فاعِلَانِ فاعِلَاتٌ فاعِلَةٌ

فَاعِلَتَانِ فاعِلَتَانِ فاعِلَاتٌ فاعِلَةٌ

فصل

اینهمه گفته شد بجهت اسم فاعل و چون خواهی که اسم مفعول

بنامی اسم مفعول ساخته شود از مضارع مجهول پس مثلا

مضارع را حذف کن بعد از آن میم مفتوح در اول او

در آرو عین کلمه راضمه و میان عین لام و او مفعول

در آرو لام کلمه را توین ده تا اسم مفعول شود

بحث اسم مفعول

اسم مفعول اسمیکه
دلالت کند بر چیزی
که بر فعل واقع
شود

یکم و در زمان
کند
حال و استقبالی صحیح و واحد
شکر بجهت اسم فاعل ۱۲

سوال اسم مفعول را از فعل
مضارع مجهول چه اینست
جواب ر نیز که بر دو
شوب اند سبوی
مفعول
موتوسعدا

سوال عین کلمه راضمه
داد جواب برای هر وقت
و او چرا که بعد عین
کلمه او زیاد کرد
است
۱۲

کرده شده یک مفعول
زبان حال و اشتغال
مفعول اول و مفعول ثان
۳۱

مفعول ثان

مفعول مفعولان مفعولان مفعولان

مفعولان مفعولان مفعولان مفعولان
کرده شده مفعولان
تمام شده مفعولان
کرده شده مفعولان
دوزن

بیان بنای اسم ظرف اسم له و افعال تفضیل از مجرد

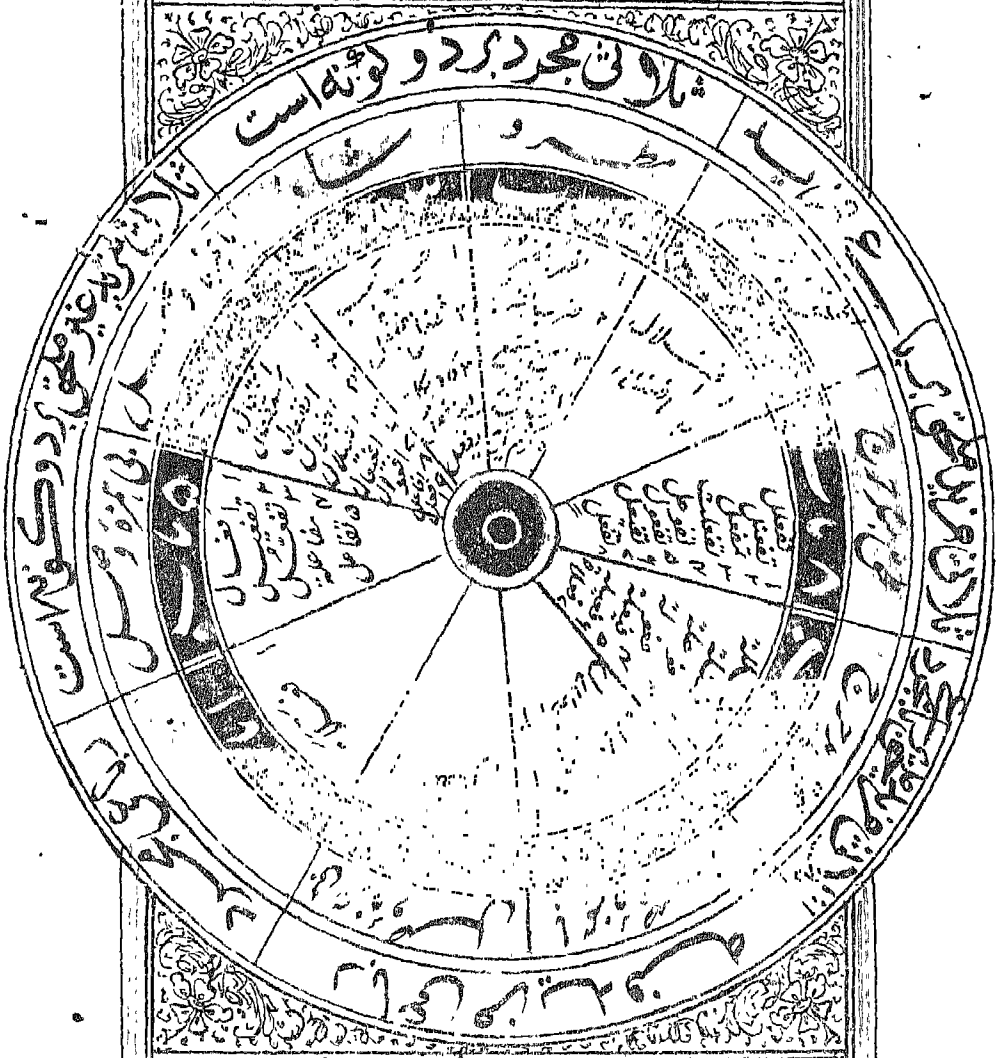
علاست مضارع کل را فخرده اگر مضارع مفعول مفعولان
اول در آرد و عین کل را فخرده اول در آرد و عین کل را
و لام کل را فخرده عین کل را فخرده اول در آرد و عین کل را
مفعولان مفعولان مفعولان مفعولان
تفعی که از سوای این است ای اسم تفضیل اول در آرد و عین کل را
و چون اسم تفضیل است چون فعل اعلان اعلان اعلان اعلان
درک افعال مفعولان مفعولان مفعولان مفعولان

This book belongs to Sepideh Shamsi

۹۰

کتابچه سبب و ثواب

یا من مجرد برد و نوبه است



و کتب و کتب و کتب

و در صورتی که بر این مضمون و در
 و در صورتی که بر این مضمون و در
 و در صورتی که بر این مضمون و در

سوال در نصف بدان گفت که گفت
 جواب آن گفت بل دارد و
 در صورتی که بر این مضمون و در
 و در صورتی که بر این مضمون و در
 و در صورتی که بر این مضمون و در

بسم الله الرحمن الرحيم

أحمد لله رب العالمين والعاقيه للمؤمنين والصلوة على
 رسول محمد وآله وصحبه أجمعين يران رزقك الله تعالى
 في التذارين كه جمله افعال مستحضره و سهل است كه از روى
 تركيب حروف صلي يزد و كونه است تملائي و رباعي
 اما تملائي آن باشد كه در ماضي او جمله حروف صلي
 چون نصر و ضرب و رباعي آن باشد كه در ماضي او

سوال در نصف بدان گفت که گفت
 جواب آن گفت بل دارد و
 در صورتی که بر این مضمون و در
 و در صورتی که بر این مضمون و در
 و در صورتی که بر این مضمون و در

سوال در نصف بدان گفت که گفت
 جواب آن گفت بل دارد و
 در صورتی که بر این مضمون و در
 و در صورتی که بر این مضمون و در
 و در صورتی که بر این مضمون و در

سوال در نصف بدان گفت که گفت
 جواب آن گفت بل دارد و
 در صورتی که بر این مضمون و در
 و در صورتی که بر این مضمون و در
 و در صورتی که بر این مضمون و در

عنه انظر دون مع ذكر سالم از انظر اسم تفضيل
و اما صرح كون و فصرح كسر الضم في الضرب
مع كون سالم ان ۱۲ شتر

مِهَا الضَّرْوَنُ ^{عنه} وَاَنَاضِرُ ^{وَصَوْرٌ} وَنَضْرِي ^{وَنَضْرِي} وَنَضْرِي ^{وَنَضْرِي} وَنَضْرِي ^{وَنَضْرِي} وَنَضْرِي ^{وَنَضْرِي}
الَّذِي جَوَّلَ فِي بَدَنِ الْقَتْلِ كَشْتَنِ الْقَتْلِ يَأْفَتُن ^{بِقَتْلِهِ} بَاب
وَيَوْمَ فَعَلَ يَفْعِلُ يَفْعُلُ بفتح العين في الماضي وكسر العين في الغاء
چون الضرب زدن و رفتن بر روی زمین و پدید
کردن مثل ^{تصريفه} ضَرِبَ يَضْرِبُ ضَرْبًا فَهُوَ ضَارِبٌ
وَضَرْبٌ يَضْرِبُ ضَرْبًا فَهُوَ مَضْرُوبٌ الْاَمْرُ
اَضْرَبَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَضْرِبْ الْاَظْفَارَ مِنْهُ مَضْرَبٌ
وَالْآلَةُ مِنْهُ مَضْرَبٌ وَمَضْرَبَةٌ وَمَضْرَبَةٌ وَتَشْتِيهَا مَضْرَبَانُ
مَضْرَبَانِ وَاجْمَعُ مَهَا مَضَارِبٌ وَمَضَارِبُ فاعل التفضيل منه
اَضْرَبَ وَالْمَوْثُ مِنْهُ ضَرْبٌ وَتَشْتِيهَا اَضْرَبَانُ وَضَرْبَانِ وَاجْمَعُ مِنْهَا
اَضْرُوبُونَ وَاَضْرَابٌ وَضَرْبٌ وَضَرْبَاتٌ الْقَتْلُ
شَسْتَنِ الْعَلْبَ عَلَيْهِ كَرْدَنِ الظُّلْمَ سَمَ كَرْدَنِ الْفَضْلَ جَاءَ
كِرْدَنَ بَابِ سَوْمِ بَرَوَزَنَ فَعِلَ فَعْلٌ كَبَسَرَ الْعَيْنَ فِي الْمَا
وَفَتَّحَانِي الْغَارِ جَوْنِ السَّمْعِ وَالسَّمَاعِ مَشْفِيدٌ كَوْشِ

تشریح
بازگشت به بیروت اسم تفضیل بوزن فَعْلٍ فَعْلَانِ
یعنی دوم که بسط مضمون است مضمون میاید بر
عین مطلق جمع مضمون فاعل التفضیل است که در
مضمون جمع آخری مضمون است و آنچه بجز تفریق از
جمع این است و اصل دارد چه که مانع
باشد نمی شود فاقسم ۱۴

بازگشت به بیروت
تکسیر نفع اول و در فمکون دوم و هکذا
تکسیر نفع اول و در فمکون دوم و هکذا
تکسیر نفع اول و در فمکون دوم و هکذا
تکسیر نفع اول و در فمکون دوم و هکذا

کرمی و تشبیها اکرمان و کرمیان و اجمع منهما اکرمون
 اکرم و کرم و کمیات اللطف و اللطافه پاکیزه شدن اقرب
 نزدیک شدن البعد و در شدن اکثره بسیار شدن
 آماشاؤ آنکه وزن او کمتر آید آن را سه باب است باب
 اول بروزن فعل لفعیل لکسر العین فیها چون محسب و
 احسبان پنداشتن تصرفه حب محسب حسا حسابا
 فهو حاسب و حب محسب حسا حسا حاسوب
 الامر منه حسبت و النبی عنه لا تحسب الطرف منه محسب
 الاله منه محسبت و محسبه و محسب و تشبیها محسبان
 محسبان و اجمع منهما محاسب و محاسب
 فعل التفضیل منه محسب و الموث منه حسبی و تشبیها
 احسبان و حسیان و اجمع منهما احسبون و حساب
 و حب و حسیات بدانکه صحیح ازین باب جر حبس
 محسب و کرم ینعم و یکریم و است النعمه خوش شدن

بد آنکه ماده موضعه
 منتظر از باب کرم
 و طبیعی محاسب شد
 کرم از باب کرم در لازم مقول
 چرا در باب لازم!

این باب لازم
 و مجهول نمائید
 در کرم و قاسوس و صراج و غیره لفظی
 منتظر از باب کرم در لازم مقول
 کرم از باب کرم در لازم مقول
 در باب کرم
 در باب کرم
 در باب کرم
 در باب کرم

بد آنکه موافق استنهای منسجمه احسب
 یعنی پنداشتن در قاسوس و صراج و
 تاج المصادر نهاده است احسبان
 و المحسبه ازین باب یعنی پنداشتن و
 محسب و محسبه و محسب و محسب
 در آنکه مصدر لفعیل لکسر العین
 صاحب صراج و صاحب حاج که صواب
 در آنکه مصدر لفعیل لکسر العین
 در آنکه مصدر لفعیل لکسر العین
 در آنکه مصدر لفعیل لکسر العین

و الاسم الغریبی
 بالفتح یمنی خوش عیش
 فان اسم مصدره
 نه مصدره
 هر دو سکنه الودین
 ۱۲

از این باب در اصطلاح علم لغت
 ظاهر است که در اصطلاح علم لغت
 از این باب در اصطلاح علم لغت
 از این باب در اصطلاح علم لغت

باب دوم

در آنکه بعضی باب فضل
 افضل از آنکه داخل شده
 گفته که ماضی
 این باب الماضی
 مع مضارع
 از باب مضارع
 است

بد آنکه بعضی باب فضل
 افضل از آنکه داخل شده
 گفته که ماضی
 این باب الماضی
 مع مضارع
 از باب مضارع
 است

باب سوم

باب دوم بروزن فعل لفعیل کبسر العین فی الماضی و
 ضمها فی الغایر بدانکه صحیح ازین باب خبر فضل یفضل و یکرینا
 است و بعضی تصریح و نغم نغم ازین باب گویند
 چون الفضل افزون شدن و غلبه کردن تصرفیه فضل
 یفضل فضلا فهو فضل و فضل یفضل و فضلا
 فهو مفعول الامر منه افضل و النهی عن الفضل
 الطرف منه مفضل و الا له منه مفضل و مفضلا و مفضلا
 و تشبیها مفضلان و مفضلان و الجمع منها مفاعیل
 و مفاضیل و افضل التفضیل منه افضل و الموت
 منه فضلی و تشبیها افضلان و فضلیان و الجمع
 منها افضلون و افضل و فضل و فضلیات و فضلی
 حاضر شدن باب سوم بروزن فعل لفعیل کبسر العین
 فی الماضی و ضمها فی الغایر بدانکه صحیح ازین باب خبر فضل یفضل و یکرینا
 العین باشد مستقبل او نیز مضموم العین آید مکرر و صرف

بما كرهوا ان يعلوا من قبله
 وكونوا من تحت راسه
 وكونوا من تحت راسه
 وكونوا من تحت راسه

چون ارجو و شافتن تصدیه ارجو و یجلو و ارجو
 فهو مجلو الامر منه ارجو و النهی عنه لا یجلو
 الاخر و اطوب ترشیدن الاعلواط بگردن شتر
 اوخته بر و سوار شدن يقال اعلط العیر او تعلق الفیقه
 و علاه بدانکه ازین باب خبری در قرآن نیامده است
 باب هشتم بر وزن افاعل چون الاثقل کران با
 شدن و خود را کران با رسانستن تصرفیه اماقل
 یشاقل اثاقلا فهو مثاقل الامر منه اماقل
 و النهی عنه لا یشاقل الا ذرک در رسیدن
 و در رسانیدن الاثاقط میوه از درخت افکندن
 الاثاقط بهم شکل شدن الاضاح با یکدیگر اشتی
 کردن باب نهم بر وزن افعال چون الاظهر ماکل
 شدن تصرفیه اظهر یظهر اظهر فهو مظهر
 الامر منه اظهر و النهی عنه لا تظهر

واقع است در علم
 از جمله لغات
 معنی لغات
 و زیاده درین باب
 هر دو احدی الفایین واقع
 است ۱۲
 الطرف منضائل
 و الحقیقه منضائل

از باب نهم
 یعنی که مستند است
 و اصل آن در زبان
 درین باب احدی الفایین
 و احدی العینین ۱۲ است

الطرف منضائل
 و الحقیقه منضائل

الّا زمل چاهه در بر کشیدن الّا صرع زارسی کردن
 الّا جنب دور شدن الّا ذکر پند پذیرستن
 و یاد کردن بدانکه اصل باب افعال و فعل
 تفاعل و تفعّل بود تا اساکن کرده بقابل
 گردند و فاراد فا و غام کردند از جهت مجانست
 در مخج پس همزة وصل را آورند تا ابتدا بسکون
 لازم نیاید آنا آنکه در و الف وصل در نیاید آن را
 پنج باب است باب اول بروزن افعال چون
 الّا کرّم کرّمتی کردن لتصریفه الکرّم الکرّم الکرّم
 الکرّا ما فهو مکرم و الکرّم الکرّم الکرّم الکرّا ما
 فهو مکرم الامر منه الکرّم و البهی عنه الکرّم
 الاسلام مسلمان شدن و کردن نهادن بطاعت
 الّا ذکاب بدون الاعلان شکار کردن الّا کمال
 تام کردن بدانکه همزة امر حاضر این باب و صلی

باب افعال

جنب دور شدن
 الّا ذکر پند پذیرستن
 الّا زمل چاهه در بر کشیدن

الکرّم الکرّم الکرّم
 الکرّا ما فهو مکرم

این کتاب در بیان اصول و فروع لغت است
 و در بیان معانی و احوال کلمات است
 و در بیان احوال و معانی کلمات است
 و در بیان احوال و معانی کلمات است

و نیز کردن **التعجل** شتافتن **اللبس** و در آن پسندید
 مردن بدانکه در باب **تفعل** و **تفاعل** هر جا که دو تا در
 اول کلمه بهم آید و باشد که یک تا را حذف کنند
 باب چهارم بر وزن **مفاعلة** چون **المعاملة** و **القتال**
 با یکدیگر کارزار کردن **تصرفه** **قائل** **تقابل**
مقاتلة و **وقالاً** فهو **مقاتل** و **قوئل** **تقابل**
مقاتلة و **وقالاً** فهو **مقاتل** الامر منه **قائل** و **النهي** عنه
لا تقابل **المعاقبة** و **العقاب** با یکدیگر عذاب کرد
المجادعة و **الجداع** فریفتن **الملازمة** و **اللازم** با هم لازم
 گرفتن **المباركة** برکت گرفتن **نجا** نجاتی غرض
 کسی یا چیزی **المشاركة** با هم شریک شدن **باب**
 پنجم بر وزن **تفاعل** چون **التقابل** با یکدیگر برود
تصرفه **تقابل** **تقابل** **تقابل** فهو **مقابل**
تقوئل **تقابل** **تقابل** فهو **مقابل**

یعنی در مضارع معرفه
 تفاعل و متفعل
 یک تا را حذف کردن اول
 بود بخلاف مجهول که در آن حذف

باب پنجم
 صاحب تصانیح المصادر
 گوید در فروع المعاني
 که در فروع المعاني
 که در فروع المعاني
 که در فروع المعاني

و این معنی معانی است

باب ششم
 از جناب آید
 مولوی اسد اعظم

الامر منه لعابل والنهي عنه لا تقابل انما ضم ما لا يكره
 خصوصيت کردن التخاصم بايکد يکره نهان گفتن التخاصم
 بايکد يکره شناختن التخاصم بايکد يکره فخر کردن آثار باعی
 دو گونه است یکی بخر که در وصف زائد نباشد و دوم
 که در وصف زائدهم باشد اما آنکه در وصف زائدهم
 آن یک باب است باب اول بزورن فعله چون
 البقرة يمشون بقرة يمشون يمشون يمشون
 يمشون يمشون يمشون يمشون يمشون
 من يمشون والنهي عنه لا يمشون الدخيرة يمشون
 المشركه شكرا ضمن التخاصم كل بين الرغفة زك
 کردن بزعفران آثار باعی شبهه آن باشد که در وصف
 زائد باشد و آن بر دو گونه است یکی آنکه در ومرة
 وصل نباشد و دیگر آنکه در ومرة وصل باشد اما آنکه
 در ومرة وصل نباشد انما يمشون يمشون يمشون يمشون يمشون

انما ضم ما لا يكره
 التخاصم بايکد يکره نهان

انما ضم ما لا يكره
 التخاصم بايکد يکره نهان
 در تاج است
 التخاصم بايکد يکره نهان
 زار گفتن ۱۲
 مولوی سنا الدین

باب اول
 بزورن

الدخيرة يمشون
 المشركه شكرا ضمن
 التخاصم كل بين
 الرغفة زك

تفعلل

اول بروزن تفعلل چون التبريل بر این پوشیدن
 تصريفه تبريل يشربل تشربلا فهو مشربل
 الامر منه تشربل والنهي عنه لا تشربل التبريل
 برقع پوشیدن التزندق زندق شدن التجر نياز
 خرامیدن اما الكه در و همزة وصل در اید آن دو باب
 است و آن هر دو باب لازم است باب اول بروزن
 افعللال هو الأبرشاق شاد شدن تصريفه ابرشاق
 ابرشاق ابرشاقا فهو مشربق الامر منه ابرشاق
 والنهي عنه لا ابرشاق الامر نجام جمع شدن الأيلد
 قراخ شدن بايگاه الأبركاس سياه شدن رموي
 الأسلطاح بر قفا قادن بدانكه اين باب و در آن
 شريف نياده است باب دوم بروزن افعللال
 چون الأشمع رموي برتن خاستن تصريفه اشمر
 اشمر اشمرارا فهو مشمر الامر منه اشمر

الطرف منه مشربل
 والجمع مشربل
 وان جمع
 باب اول
 الطرف منه مشربل
 على معنى ابرشاق
 الاسلطاح بر قفا خستن
 و جمع ابرشاق
 باب دوم

القلمنة كلاء پوشیدن تصرفیه قلمس قلمس
 قلمنة فهو قلمس الامرنة قلمس
 والنهي عنه لا قلمس ليس في القرآن باب
 سوم بروزن فوعلة بزيادة الواو بين الفاء
 والعين چون الحورية با تا به پوشیدن تصرفیه
 حورب يحورب حورية فهو حورب
 الامرنة حورب والنهي عنه لا يحورب الحورق
 سخت پوشیدن ليس في القرآن باب چهارم بروزن
 فوعلة بزيادة الواو بين العين واللام چون الشرورة
 از ار پوشیدن تصرفیه سرول يسرول سرور
 فهو سرول الامرنة سرول والنهي عنه لا يسرول
 الجعورة آواز بلند کردن ليس في القرآن باب پنجم بروزن
 فوعلة بزيادة الواو بين الفاء والعين چون الخيفة
 پراين بي استين پوشیدن تصرفیه خيفل

القلمنة كلاء پوشیدن تصرفیه قلمس قلمس
 قلمنة فهو قلمس الامرنة قلمس
 والنهي عنه لا قلمس ليس في القرآن باب
 سوم بروزن فوعلة بزيادة الواو بين الفاء
 والعين چون الحورية با تا به پوشیدن تصرفیه
 حورب يحورب حورية فهو حورب
 الامرنة حورب والنهي عنه لا يحورب الحورق
 سخت پوشیدن ليس في القرآن باب چهارم بروزن
 فوعلة بزيادة الواو بين العين واللام چون الشرورة
 از ار پوشیدن تصرفیه سرول يسرول سرور
 فهو سرول الامرنة سرول والنهي عنه لا يسرول
 الجعورة آواز بلند کردن ليس في القرآن باب پنجم بروزن
 فوعلة بزيادة الواو بين الفاء والعين چون الخيفة
 پراين بي استين پوشیدن تصرفیه خيفل

محرور
يَجْعَلُ
يَجْعَلُهُ

خبره
فهمه
چونچه

النهي عنه لا يحسد

ان الباء فيه سدا
في القرآن كما قال الله تعالى است علمهم لم يحسدوا
محرور و در اصل جعيل بود در جهت ضم ما قبلين يا واو گشت
خوعل شد باب ششم بر وزن فعيلة بزيادة الياء
بين العين واللام چون اشرفه افروني بر كه گشت
بريدن تصريفه شريف شريف
فهو مشريف الامر منه شريف والنهي عنه
لا تشريف انحرولة زران و دون ليس في القاء
باب مفتوم بر وزن فعلااة بزيادة الالف المبدية
من الياء بعد اللام چون القساة كلاه پوشانند
اصلة قاسته فالتقلت الياء القاء لتحر كها والفتاح
اص قساة قستيه بود پش بدل شد يا از آلف جهت تحريك ياء فتح

نظرفه جعيل
الطبع منهي محسلا

نفت است
بجانب
بجانب
بجانب

علمه و...
اصلا
لا تقلد

کونست علی التامی بدو ج باشد دوم انکه طحق به اجر جم
باشد اما انکه طحق بدو ج باشد انرا است باب است

باب اول بروزن تفعلل زیاده التاء قبل الفاء وکرا
اللام چون التخلیب چادر پوشیدن تصریفه تخلیب
تخلیب تخلیب تخلیب تخلیب
تخلیب والتبیه عنه لا بتخلیب التخلیب

کرد آیه شدن و لیس فی القرآن باب دوم بروزن
تفعلل زیاده التاء قبل الفاء والنون من الیمین اللام
چون التقلنس کلاه پوشیدن تصریفه تقلنس

تقلنس تقلنس تقلنس تقلنس
تقلنس والتبیه عنه لا تقلنس التقلنس

تلفیح سیاهی

باب اول

الظرف من تخلیب
والمعنی تخلیب

الظرف من تقلنس
والمعنی تقلنس

فَهُوَ مَجْرُوبٌ الْأَمْرُ مَجْرُوبٌ وَنَهْيٌ عَنْهُ لَا مَجْرُوبَ لَهُ
 سِيَّارُ شَدْنٍ وَنَهْيٌ فِي الْقُرْآنِ بَابُ شَشْتُمْ بِرُوزِنٍ
 تَفْعُولٌ بِزِيَادَةِ التَّاءِ قَبْلَ الْفَاءِ وَالْوَاوِ مِنَ الْعَيْنِ وَاللَّامِ مِنَ
 الشُّرُوكِ إِذَا رُفِشِدْنَ تَصْرِيفُهُ شُرُوكٌ يَشُرُوكُ
 شُرُوكًا فَهُوَ مَشْرُوكٌ الْأَمْرُ مَشْرُوكٌ وَنَهْيٌ
 وَنَهْيٌ عَنْهُ لَا مَشْرُوكَ لَهُ إِذَا رُفِشِدْنَ شُرُوكٌ
 فِي الْقُرْآنِ بَابُ شَشْتُمْ بِرُوزِنٍ تَفْعِيلٌ بِزِيَادَةِ التَّاءِ
 قَبْلَ الْفَاءِ وَالْيَاوِ مِنَ الْعَيْنِ وَالْوَاوِ مِنَ الْعَيْنِ
 فِي السُّنَنِ بِرُفِشِدْنَ تَصْرِيفُهُ شَحِيلٌ يَحْشِيلُ
 شَحِيلًا فَهُوَ مَشْحِيلٌ الْأَمْرُ مَشْحِيلٌ وَنَهْيٌ
 عَنْهُ لَا يَحْشِيلُ الْعَيْبُ فِي سَامَانَ شَدْنِ الشَّيْطَانِ
 فَرْمَانِي كَرُونِ بَدَا كَمَا صَحِيحٌ فِي بَابِ دَرَقْرَانِ شَشْتُمْ
 نِيَامَةٌ هِيَ بَابُ شَشْتُمْ بِرُوزِنٍ تَفْعِيلٌ كَمَا وَصَلْتُ
 بُوْدَةٌ هِيَ صَمَّةٌ لَامٌ كَبَسٌ بَدَلُ كَرُونِ دَرَقْرَانِ صَمَّةٌ بِرِيَا

باب ششتم

تدوير العين
 إذا رُفِشِدْنَ
 تدوير العين
 إذا رُفِشِدْنَ
 باب ششتم

باب ششتم

و شوار و شسته ساکن ک و الفاء ساکنین شد میان یا
 و یون یا افتاد تغل زبانه التامیل نفا یا الیا بعد لام چون
 التقلسی کلاه پوشیدن تصریفه تقلسی یقلسی
 تقلس فهو متقلس الامر منه تقلس و نهی
 عنه لا تتقلس و لیس فی القرآن المجید بدانکه زیادت
 آورد اول این ابواب برای احقاق نیست بلکه برای
 معنی مطاوعت است چنانکه در شرح بود زیرا که احقاق
 زیادت حروف در اول کلمه نیامده است اما آنکه حق
 با هر کلمه باشد و باب است و این هر دو در قرآن
 نیامده است باب اول بر وزن فعلکال زیاده الهمزة
 الوصل قبل الفاء والنون بعد العین و تکرار اللام چون الا
 سخت و پس شدن تصریفه اقلس اقلس و
 اقلسا فیهو متقلس الامر منه اقلس
 و النهی عنه لا تقلس الا عنکاس سیاه شدن

مطاوعت در اصطلاح معنی
 عبارت از آنکه فعلی را بعد از
 یک کسنداری انجام دادند
 از فاعل مشمول کرده است
 چنانکه در شرح بود
 متقلس که در این باب است

باب اول
 از ابواب ششم
 سخن با هر کلمه که را
 زیادت است
 الاقلس و نهی
 از تقلس

صحیح نامہ میران

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹	۴	متصرفہ مفتح را حاشیہ آن	متصرف مفتح را حاشیہ آن
۱	۱	متصرف مفتح را حاشیہ آن	متصرف مفتح را حاشیہ آن
		حاشیہ یعنی لام کلمہ	بجست استعمال در عدد
		ترجمہ فعلان	مکلم مع س
		حاشیہ لام کلمہ را آہ	خود گذاشتند
۶		الف سببر و صدان	الف و صدان
		حاشیہ در اصل آہ	میشود
		در حاشیہ شرط پنجم	لتفعلن
		حاشیہ یعنی بیان آہ	بمنزلہ دو نون
		حاشیہ یعنی بیان آہ	اگر نون شدہ حذف شدہ
		حاشیہ بیان در حاشیہ	سوال اگر بالام نیز طبقین مشق بیضاع ذی الام
		ترجمہ حاضر مجہول	باید کہ پرتہ کردہ شوی تو یکید
		ترجمہ حاضر مجہول	البتہ باید کہ کردہ شوی تو
۷		لتفعلن	لتفعلن
۲		اگر باشد	و اگر باشد
		حاشیہ سوال فاعل آن	مردوف نیگیرند
		حاشیہ	سوال عین کلمہ چرا
		ترجمہ متفعلن	کردہ شدہ یکید
		ترجمہ مفعولہ	کردہ شونہ یکیزن

در حاشیہ
در امر و فاعلی غائب لفظ
اول ترجمہ بر سر کلمہ با نون لفظ آہ آہ
لفظ زین را با نون و زین در زبان
و کلمہ با نون آہ آہ یک کلمہ یک کلمہ
در امر و فاعلی حاضر با نون تاکیدی
این حرف و در زبان آہ آہ و در حاشیہ غائب با یک
کلمہ تو یکید در زبان آہ آہ و در حاشیہ آہ آہ با یک
زین را یک کلمہ را در حاشیہ بنابر این کلمہ
لفظ و لفظ البتہ را در حاشیہ بنابر این کلمہ
تمت

صحیح نامہ مشعب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹	۱۰	کت	کرت
۱۴	۱۱	باجم	باجل
۱۶	۱۲	مشعب	مشعب
۲۱	۱۳	فانقلبت	فانقلبت
۲۲	۱۴	ناقلمها	ناقلمها
۳۰	۱۵	مقلس	مقلس
۲۸	۱۶	الہجرۃ الاول	الہجرۃ الاول
۳۱	۱۷	الاجازۃ	الاجازۃ

بیتنا کے ہر ایک رکن کو
طریق حکمت سے
وہی کو سزا دینا ہے
میں نے یہ سب سیکھا ہے
میں نے یہ سب سیکھا ہے

بیتنا
جی ن
بیتنا

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰

کمال سوره علمای عصر بزمین خیر
 با کتب منازل تو بنی و جمله خستلان
 مکتوبی است

بدر بیسیان و خطایان		بزمین مصفیان		شمار	شمار
علامات و منازل	شمار	علامات و منازل	شمار		
۵ حمل	۱	۲ حمل	۱	یقطوریون	شرطین
۳۵ حمل	۲	۳ حمل	۲	قولیون	بطین
۱۱ ثریا	۳	۱۱ ثریا	۳	روریاس	ثریا
۲ ثور	۴	۲ ثور	۴	فنیولون	دوران
۱۵ جاز	۵	۱۵ جاز	۵	فلوساس	بنقه
۱۶ جاز	۶	۲ تومین	۶	قلاریه	بنقه
۱۸ تومین	۷	۵ تومین	۷	قیمابے	ذراع
۵ سرطان	۸	مختلف السطان	۸	طریلیا	بنشده
۱۶ شجاع	۹	لیو تومین	۹	فناطوس	طرف
۱۸ شجاع	۱۰	سنگ	۱۰	مختصر و الا عمدا	جبهه
۱۸ شجاع	۱۱	چنگ	۱۱	۲۲ سید	زبره
۱۸ باطیه	۱۲	سے	۱۲	عصفویلیا	صرف
۱۸ عوا	۱۳	چن	۱۳	الوقیا	عوا
سماک انول	۱۴	سماک انول	۱۴	سماک انول	سماک

۹۵۲
یکصد و نهمین

خطایان	بندوب چینان	بندوب صیران	بندوب صیران	بندوب صیران
علامات ساری منازل	اسپا	علامات ساری منازل	اسپا	اسپا
۹۸ غدا	لنگ	۹۸ غدا	جمالیان	غفر
۵۲ یزیدان		۵۲ یزیدان	فرزطنی	زمانا
۶۶ عتوبان	فنگ	۶۶ عتوبان	استیالی	اکلیل
۵۵ عتوبان	سن	۵۵ عتوبان	مارثیان	طب
۴۴ عتوبان	وی	۴۴ عتوبان	اعقا	شوله
۳۳ رای	کیط	۳۳ رای	سامرا	نعام
۲۲ رای	لو	۲۲ رای	باس	بلده
۱۱ رای	مو	۱۱ رای	ایفولوس	زاج
۴ دلی	مو	۴ دلی	ایفولوس	بلع
۳۳ دلی	مو	۳۳ دلی	ایفولوس	سعدو
۲۲ دلی	وی	۲۲ دلی	انفویان	انید
۱۱ دلی	شسته	۱۱ دلی	ارطوااس	مقدم
۵۵ دلی	سپا	۵۵ دلی	ارطوااس	میش
۴۴ دلی	سپا	۴۴ دلی	ارطوااس	رشا



مکتبہ رحیمیہ، دارالافتاء، راولپنڈی، پاکستان

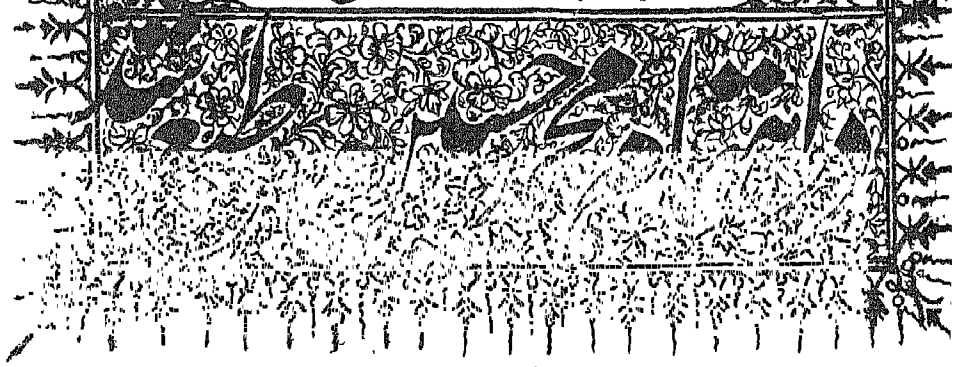
پتہ: ۱۰۰، گلبرگ، راولپنڈی

تلفون: ۳۷۱۰۱، ۳۷۱۰۲، ۳۷۱۰۳



منسل از کتب در تکیہ شاہ نصیح مطبع محمد

ایم ایچ بی



در این کتاب از کلمات و اصطلاحات بسیار است که در لغت‌ها نیامده است و در این کتاب شرح داده شده است
 و در این کتاب از کلمات و اصطلاحات بسیار است که در لغت‌ها نیامده است و در این کتاب شرح داده شده است
 و در این کتاب از کلمات و اصطلاحات بسیار است که در لغت‌ها نیامده است و در این کتاب شرح داده شده است

طیب یا طیبی خوش و نیکو
 منشور و بر آئینه و اضافت طیبی خوش
 افتخار و موهبت و شرف و کرامت و کبریا
 افتخار و موهبت و شرف و کرامت و کبریا
 و معطر مسکه بد نومی گویند که از شکر و گلاب و سایر بویها که در آن است
 در صورتی که در آن است و در صورتی که در آن است
 عموم خلق و در صورتی که در آن است
 نیز خصوصیت و در صورتی که در آن است
 معنی است اما قریب لغظی از آن نامی که در آن است
 و معنی سید البشیر اقصا و آن کیست در فتحین باشد چنانکه گذشت ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا خَلَقَ الْاِنْسَانَ اَنْطَقَ لَهُ الْاِلْسَانَ بِكَلِمَاتٍ
 مُّتَوَلِّفَةٍ مِنْ لُغَاتٍ مُّتَخَلِّفَةٍ لِيَعْتَبِرَ بِهَا عَمَانِي الضُّمُورِ مِنْ اَسْحَابَاتِ
 فِي مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْعَادَاتِ وَالصَّلُوقِ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ
 الْمُبَشَّرِ الْفَخْرِيِّ طَيْبِ لِسَانِهِ وَصَحَابِهِ دُعَاةِ الْأَنَامِ
 بِدَاةِ الْاِسْلَامِ هِدَايَةِ الْاِيْمَانِ كِتَابِيَّتِ مُبْتَوِّبَةٍ مُفَصَّلَةٍ وَرِثَةِ
 سِنِّ عَرَبٍ كَمَا جُمِلَتْ فِي سَبْعِ بَابٍ هَسْتِ وَمُضْمُونِ
 بَابِ مُشْتَمِلِ بَرِيخِ مُفَصَّلِ هَسْتِ وَنَامِ وَاسِي سَبْعِ كَبْرِي

لغت‌ها بسیار است که در لغت‌ها نیامده است و در این کتاب شرح داده شده است
 و در این کتاب از کلمات و اصطلاحات بسیار است که در لغت‌ها نیامده است و در این کتاب شرح داده شده است
 و در این کتاب از کلمات و اصطلاحات بسیار است که در لغت‌ها نیامده است و در این کتاب شرح داده شده است
 و در این کتاب از کلمات و اصطلاحات بسیار است که در لغت‌ها نیامده است و در این کتاب شرح داده شده است
 و در این کتاب از کلمات و اصطلاحات بسیار است که در لغت‌ها نیامده است و در این کتاب شرح داده شده است

جمع و این کلمات هفتاد و پنج تا است و در این کتاب شرح داده شده است
 جمع و این کلمات هفتاد و پنج تا است و در این کتاب شرح داده شده است
 جمع و این کلمات هفتاد و پنج تا است و در این کتاب شرح داده شده است

اصول حرکت بود و در هر دو یک
 حرکت است و در هر دو یک
 حرکت است و در هر دو یک
 حرکت است و در هر دو یک

بر وفق حرکت همزه اول چون آمن و اؤمن و ایما که در اصل
 آمن و اؤمن و ایما بوده است ابدال در اصل او اجابت
 و برابر از نیز و در اصل دو هم واجب و این حکم در همه بابها
 است قانون اگر همزه منفرد متحرک باشد و ما قبل آن
 ساکن ر و ا باشد که حرکت همزه نقل کرده با قبل و
 و همزه را حذف کنند برای تخفیف چون لسل و قدح
 که در اصل لیسال و قدح اقلح بوده است فصل سوم و
 صرف مقل بدانکه حرف علت را در کلام عرب نقل دارند
 ازین جهت کاهی ویرا حذف کنند و کاهی بدل و کاهی
 ساکن و قیل ترین ایشان و او است پس یا پس الف
 و الف همیشه ساکن باشد بی ضغطة زین چون ما و لا و غیره
 متحرک باشد بصورت الف و یا ساکن بضغطة بود همزه با
 چون امر و سأل و قرأ و رأس و لبس و ویت و او
 ضمه بود و الف ضمت فتحه و ماخت کسره بدانکه صرف مقل
 از آنرا از ایشان فیه بود می آید از آنرا از ایشان فیه بود می آید

اصول حرکت بود و در هر دو یک
 حرکت است و در هر دو یک
 حرکت است و در هر دو یک
 حرکت است و در هر دو یک

از آنکه متولد است از
 نقل حرکات که آن
 است بخلاف کسره که
 چندان ثقل دارد و دفعه
 خود آن حرکت است
 پس الف نیز ضعیف است
 که متولد از است ۱۲

فرع و می از وجه اشتقاق چون خواهند که فرع را با اصل برابر
 کنندشان در تصحیح و اعلال بر یکدیگر قیاس کنند چون
 قام قیما ما و قام قوا اما و او در قیما ما متغیر شد زیرا که در قام
 متغیر شده است و در قوا اما سلامت ماند از آنچه در قام
 سالم مانده است و م آنکه واو یا که و در مصدر باب
 فعال و استفعال چون اوقدا قیما و او استوقدا قیما و او
 قانون بر واو که ساکن باشد و ما قبل او مکسور آن
 یا که و چون نیز آن و سبک که در اصل مؤنزان و او قبل بود
 است سوم آنکه یا و او که در چون علامت استقبال لضم
 شود چون یوسر و یوقن که در اصل یوسر و یوقن بوده است
 قانون هر یک ساکن باشد و ما قبل آن مضموم آن
 و او که در چنانکه بالا گذشت چهارم آنکه هر واو یا که در
 کلمه باب فعال صلی باشد تا که و و تا و تا مدغم شود و
 تقدیمه القادا و شمسیر القادا در صرف مقول

قیما اما و او در قام
 استوقدا قیما و او
 قوا اما و او در قیما
 ما متغیر شد زیرا که
 در قام متغیر شده
 است و در قوا اما
 سلامت ماند از آنچه
 در قام سالم مانده
 است و م آنکه واو یا
 که و در مصدر باب
 فعال و استفعال
 چون اوقدا قیما و او
 استوقدا قیما و او

قیما اما و او در قام
 استوقدا قیما و او
 قوا اما و او در قیما
 ما متغیر شد زیرا که
 در قام متغیر شده
 است و در قوا اما
 سلامت ماند از آنچه
 در قام سالم مانده
 است و م آنکه واو یا
 که و در مصدر باب
 فعال و استفعال
 چون اوقدا قیما و او
 استوقدا قیما و او

در اصل اوقدا یوقدا اوقدا
 بود و او واضح شد در فاعله باب فعال
 و بود اصل آن و او را تا که و تا در
 او خام نمودند و تقدیمه القادا و شمسیر

هر از است از این کلمات
 اصلی است که در باب است از
 قیما اما و او در قام
 استوقدا قیما و او
 قوا اما و او در قیما
 ما متغیر شد زیرا که
 در قام متغیر شده
 است و در قوا اما
 سلامت ماند از آنچه
 در قام سالم مانده
 است و م آنکه واو یا
 که و در مصدر باب
 فعال و استفعال
 چون اوقدا قیما و او
 استوقدا قیما و او

لِقَوْلَاً لِيَقُنَّ لِأَقْلُ لِنَقْلُ

امر غائب مجهول

لِيَقُلْ لِيَقَالَا لِيَقَالُوا لِيَقُلْ
لِنَقَالَا لِيَقُنَّ لِأَقْلُ لِنَقْلُ

امر حاضر معروف بانون ثقيله

قُولُنَّ قَوْلَانِ قَوْلَانِ قَوْلُنَّ

امر حاضر مجهول بانون ثقيله

قُلَانِ قُلَانِ قُلَانِ قُلَانِ

امر غائب معروف بانون ثقيله

لِيَقُولَنَّ لِيَقُولَانِ لِيَقُولَنَّ لِيَقُولَنَّ

لِنَقُولَنَّ لِنَقُولَانِ لِنَقُولَنَّ لِنَقُولَنَّ

امر غائب مجهول بانون ثقيله

لِيَقَالَنَّ لِيَقَالَانِ لِيَقَالَنَّ لِيَقَالَنَّ

لِنَقَالَنَّ لِنَقَالَانِ لِنَقَالَنَّ لِنَقَالَنَّ

قوله قولن قولان قولان قولن
قوله قون قون قون قون
قوله قون قون قون قون
قوله قولن قولان قولان قولن
قوله قولن قولان قولان قولن
قوله قولن قولان قولان قولن
قوله قولن قولان قولان قولن
قوله قولن قولان قولان قولن

امر حاضر معروف بانون خفيفة

يقولون

قولون

قولون

امر حاضر مجهول بانون خفيفة

يقالون

يقالون

يقالون

امر غائب معروف بانون خفيفة

يقولون

يقولون

يقولون

امر غائب مجهول بانون خفيفة

يقولون

يقالون

يقالون

نهي حاضر معروف

يقالون

لا قالون

نهي حاضر مجهول

لا يقولون

لا تقولون

نهي غائب معروف

لا يظنون

لا تقولوا

نهي غائب مجهول

لا يقالون

لا تقولوا

نهي غائب معروف

لا يظنون

لا تقولوا

لا يقولوا

لا يظنون

لا تقولوا

قولون در اصل قولون بعد
فهمه را در نقل که با فعل
بر استوائت با قولون
خوفه با اسم ابدان
او بعد بعد چون
از بعد استون تا
بنوعه اصل که
قولون
در اصل لا تقولون
و او بعد قولون
و او بعد قولون
نقل کرده است
انجام دادند
داو افتاد با

لا تقولوا

در اصل یاء متحرک بافتش
حرف صحیح ساکن حرکت یا نقل
کرده باقبل دادند
یعنی شد

اثبات فعل مضارع معرو

بُعِنَا
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ

بُعِنَا
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ
بُعِنَا
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ
بُعِنَا
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ

لَقْتُ
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ

اثبات فعل مضارع مجهول

بُعِنَا
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ
بُعِنَا
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ

بُعِنَا
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ
بُعِنَا
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ

أَبْعِي
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ
يَبْعِي
يَبْعَانِ
يَبْعُونَ

نفي توكيد بلفظ فعل مستقبل معرو

لَنْ يَبْعِي
لَنْ يَبْعَانِ
لَنْ يَبْعُونَ
لَنْ يَبْعِي
لَنْ يَبْعَانِ
لَنْ يَبْعُونَ
لَنْ يَبْعِي
لَنْ يَبْعَانِ
لَنْ يَبْعُونَ

لَنْ يَبْعِي
لَنْ يَبْعَانِ
لَنْ يَبْعُونَ
لَنْ يَبْعِي
لَنْ يَبْعَانِ
لَنْ يَبْعُونَ
لَنْ يَبْعِي
لَنْ يَبْعَانِ
لَنْ يَبْعُونَ

أَبْعِي
لَنْ يَبْعِي
لَنْ يَبْعَانِ
لَنْ يَبْعُونَ
لَنْ يَبْعِي
لَنْ يَبْعَانِ
لَنْ يَبْعُونَ
لَنْ يَبْعِي
لَنْ يَبْعَانِ
لَنْ يَبْعُونَ

نفي توكيد بلفظ فعل مستقبل مجهول

لَنْ يَبْعِي
لَنْ يَبْعَانِ
لَنْ يَبْعُونَ

لَنْ يَبْعِي
لَنْ يَبْعَانِ
لَنْ يَبْعُونَ

لَنْ يَبْعِي
لَنْ يَبْعَانِ
لَنْ يَبْعُونَ

در اصل یاء متحرک بافتش
حرف صحیح ساکن حرکت یا نقل
کرده باقبل دادند
یعنی شد

یعنی در اصل یاء متحرک بافتش
حرف صحیح ساکن حرکت یا نقل کرده
باقبل دادند بعد از اجتماع
ساکن شیبیه یا و غیره
یا افتاد بهمین

یعنی در اصل یاء متحرک بافتش
حرف صحیح ساکن حرکت یا نقل کرده باقبل
دادند بعد از قاعده بافتند یا
در اصل متحرک بود اکنون
بافتش مفتوح شدن
پار االف بدل
کردند یاء

یعنی در اصل یاء متحرک بافتش
حرف صحیح ساکن حرکت یا نقل کرده باقبل
بعد از قاعده پندند یا در
اصل متحرک بود و بافتش
اکنون مفتوح
شدن یا
پار االف بدل
کردند یاء

کردند اجتماع ساکنین
شد میان الف و غیره
الف را حذف
کردند یاء
شد

لَنْ يَبْعَانِ

لا یسعن لام تا کید یا نون ^{فعل مستعمل مجهول} ^{فعل مستعمل مجهول} ^{فعل مستعمل مجهول} ^{فعل مستعمل مجهول}
 لیساعن لیساعن لیساعن لیساعن
 لیساعن لیساعن لیساعن لیساعن
 لیساعن لیساعن لیساعن لیساعن
 لیساعن لیساعن لیساعن لیساعن

لا یسعن لام تا کید یا نون ^{فعل مستعمل مجهول} ^{فعل مستعمل مجهول} ^{فعل مستعمل مجهول} ^{فعل مستعمل مجهول}
 لیسعین لیسعین لیسعین لیسعین
 لیسعین لیسعین لیسعین لیسعین
 لیسعین لیسعین لیسعین لیسعین
 لیسعین لیسعین لیسعین لیسعین

امر حاضر معروف

یسع یسعا یسعا یسعا
 یسعا یسعا یسعا یسعا
 یسعا یسعا یسعا یسعا
 یسعا یسعا یسعا یسعا

۱
 در اصل اینج بود یا متحرک یا ساکن
 حرف یح ساکن حرکت یا نقل کرده
 باقیه اکر ز بره اکر بعد
 اینتر السکون آورده نوزده
 حرف کرونه و یا
 از هر جا
 ساکنیز
 حذف
 کرونه شد ۱۲

کتابتین بکره از
 نسخ سیدتین کرونه تا کرونه
 صفاحه را حذف کرونه تا کرونه
 بعد حذف کرونه تا کرونه
 ایجاب کرونه تا کرونه
 باو جیبیا باو از انما کرونه
 کرونه تا کرونه علی سلیک
 لیساعن

لَبَّاءُ

امر غائب معروف

لَبَّيْجُ

لَبَّيْجَا

لَبَّيْجَا

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجِ

لَبَّيْجِ

امر غائب مجهول

لَبَّيْجُ

لَبَّيْجَا

لَبَّيْجَا

لَبَّيْجُ

لَبَّاءُ

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجِ

لَبَّيْجِ

امر حاضر معروف بانون ثقيله

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجَانِ

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجِنَ

امر حاضر مجهول بانون ثقيله

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجَانِ

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجَانِ

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجَانِ

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجَانِ

لَبَّيْجَانِ

لَبَّيْجَانِ

لَبَّيْجَانِ

امر غائب معروف بانون ثقيله

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجَانِ

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجَانِ

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجِنَ

لَبَّيْجَانِ

امر غائب مجهول

مبين در اصل اسم بود يا خبر كان
حرف مجهول سالن حرکت يا نقل کرده
باقبل و آورد و جمله وصل
برای تقدیر است و البسکه
آورده بود چون
باقدرت از آن
و فایده

لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعَانٌ	لِبَاعِنٌ
لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ

امر حاضر معروف بانون خفيه

لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ
لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ

لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ
لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ

لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ
لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ

لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ
لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ

لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ
لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ

لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ
لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ	لِبَاعِنٌ

پس وساکن هم آمدند یا افتاد بعین شد پیچ در اصل
نیست حرکت هر دو یک بر وی دشوار داشت

با قبل دادند بعد دور کردن حرکت با قبل

در اصل پیچ بوده حکم او حکم تقوی است و حکم سماع حکم

یقال است و بانع چون قائل پیچ در اصل پیچ بود از پیچ

نقل کرده به پیچ آوردند و او یاکشت پیچ شد بعد از آن

بیا یاد آوردند وساکن هم آمدند یکی را بکنند بدین پیچ

معتل عربی او را بی باب فعل گفتن کسر برین الیا و تها می آید چون از سید

اثبات فعل ماضی معروض

خَافَ	خَافَا	خَافُوا	خَافَتْ
خَافَا	خَافْنَ	خَافَتْ	خَافَتْ
خَافَتْ	خَافَتْ	خَافَتْ	خَافَتْ

اثبات مثل انحراف

خَفَا
چون تعلیل قبل ۱۲

خاف در اصل خوف بود و او
شکر کاقبلش مقوم آن و

لَنْ أَخَافَ نَهْيَ تَأْكِيدٍ بِلَنْ فِعْلٌ مُسْتَقْبَلٌ مُجْهولٌ

لَنْ يَخَافَا لَنْ يَخَافُوا

لَنْ يَخَافَا لَنْ يَخَافَا

لَنْ يَخَافَا لَنْ يَخَافَا

لَنْ أَخَافَ نَهْيَ حُجْرٍ بِلَمْ فِعْلٌ مُسْتَقْبَلٌ مَعْرُوفٌ

لَمْ يَخَافَا لَمْ يَخَافُوا

لَمْ يَخَافَا لَمْ يَخَافُوا

لَمْ يَخَافَا لَمْ يَخَافُوا

لَمْ أَخَفَ نَهْيَ حُجْرٍ بِلَمْ فِعْلٌ مُسْتَقْبَلٌ مُجْهولٌ

لَمْ يَخَافَا لَمْ يَخَافُوا

لَمْ يَخَافَا لَمْ يَخَافُوا

لَمْ يَخَافَا لَمْ يَخَافُوا

لَمْ أَخَفَ لَمْ يَأْخُفْ تَأْكِيدٌ بِأَنْ فِعْلٌ مُسْتَقْبَلٌ مَعْرُوفٌ

لَمْ يَأْخُفْ لَمْ يَأْخُفْ

لَمْ يَأْخُفْ لَمْ يَأْخُفْ

لَنْ يَخَافَا

لَمْ يَخَافَا

لَمْ يَخَافَا

لَمْ يَخَافَا

لَمْ يَخَافَا

لَمْ يَأْخُفْ

لَمْ يَأْخُفْ

امراض مجهول

خافا

لِيَخَافُوا

امر غائب معروف

لِيَخَافَا

لِيَخَافَا

لِيَخَفَنَّ

لِيَخَفَنَّ

لَاخَفَ

لِيَخَافَا

لِيَخَفَنَّ

امر غائب مجهول

لِيُخَفَّ

لِيُخَفَّ

لِيُخَفَّ

لِيُخَفَّنَ

لِيُخَفَّ

لِيُخَفَّنَ

امراض معروف بانون

خَانَنَ

خَانَنَ

خَانَنَ

امراض مجهول بانون

خَانَانِ

لِيُخَافَنَّ

لِيُخَافَنَّ

امر غائب

لِيُخَافَنَّ

لِيُخَافَنَّ

لِيُخَافَنَّ

لِيُخَافَنَّ

لِخَائِفَاتٍ يَلِيخَفَانِ لِأَخَائِفِ لِنِخَائِفِ

امرغائب مجهول بانون خفيفة

لِيخَائِفِ يَلِيخَائِفَانِ لِيخَائِفِ لِنِخَائِفِ

لِنِخَائِفَاتٍ يَلِيخَفَانِ لِأَخَائِفِ لِنِخَائِفِ

امر حاضر معروف بانون خفيفة

خَائِفِ خَائِفِ خَائِفِ

امر حاضر مجهول بانون خفيفة

لِنِخَائِفِ لِنِخَائِفِ لِنِخَائِفِ

امر غائب معروف بانون خفيفة

يَلِيخَائِفِ يَلِيخَائِفِ يَلِيخَائِفِ

لِأَخَائِفِ امرغائب مجهول بانون خفيفة

يَلِيخَائِفِ يَلِيخَائِفِ يَلِيخَائِفِ

لِأَخَائِفِ نهي حاضر معروف

لَا يَخْفَى لَا يَخْفَى لَا يَخْفَى

لَا تُخَافُنِي

لَا تُخَافَانَا

بِهِ حَاضِرٌ مَجْمُولٌ

لَا تُخَفُّنِي

لَا تُخَافَانَا

لَا تُخَافُونَا

لَا تُخَافَانَا

بِهِ غَائِبٌ مَعْرُوفٌ

لَا تُخَفِّينِي

لَا تُخَافَانَا

لَا تُخَافُونَا

لَا تُخَافَانَا

لَا تُخَفِّينَنِي

لَا تُخَفِّينِي

بِهِ غَائِبٌ مَجْمُولٌ

لَا تُخَفِّينِي

لَا تُخَافَانَا

لَا تُخَافُونَا

لَا تُخَافَانَا

لَا تُخَفِّينَنِي

لَا تُخَفِّينِي

بِهِ حَاضِرٌ مَعْرُوفٌ بِأَنزُونٍ مُقْتَلَمَةٍ

لَا تُخَافُونَنِي

لَا تُخَافَانَا

لَا تُخَافُونَنِي

لَا تُخَافَانَا

بِهِ

لَا تُخَافُونَنِي

لَا تُخَافُونَنِي

لَا تُخَافُونَنِي

نہی غائب معروف بانون نقشہ

لا اِسْحَافُنْ لا اِسْحَافَانِ لا اِسْحَافَانِ

لا اِسْحَافُنْ لا اِسْحَافَانِ لا اِسْحَافَانِ

لا اِسْحَافُنْ لا اِسْحَافَانِ لا اِسْحَافَانِ

لا اِسْحَافُنْ لا اِسْحَافَانِ لا اِسْحَافَانِ

لا اِسْحَافُنْ لا اِسْحَافَانِ لا اِسْحَافَانِ

لا اِسْحَافُنْ لا اِسْحَافَانِ لا اِسْحَافَانِ

لا اِسْحَافُنْ لا اِسْحَافَانِ لا اِسْحَافَانِ

نہی حاضر مجهول بانون خفیفہ

لا اِسْحَافُنْ لا اِسْحَافَانِ لا اِسْحَافَانِ

لا اِسْحَافُنْ لا اِسْحَافَانِ لا اِسْحَافَانِ

لا اِسْحَافُنْ لا اِسْحَافَانِ لا اِسْحَافَانِ

لا اِسْحَافُنْ لا اِسْحَافَانِ لا اِسْحَافَانِ

لا اِسْحَافُنْ لا اِسْحَافَانِ لا اِسْحَافَانِ

لا انا فاعل اسم فاعل

خائف خائفان خائفون خائفة خائفان

اسم مفعول

مخوف مخوفان مخوفون مخوفة مخوفيان مخوفان

بدانکه اسم مفعول چون وادی باشد بر مقول قیاس
مانند مخوف مخوفان و چون یانی باشد بر پیش ها

مخوف مخوفان مخوفون مخوفان

خائف ترسیدان گیرد در اصل خوفت بود و او متحرک با قبل
مفتوح و او الف کشت خائف شد بر حکم قال سخن در اصل
بود و او حرف ضعیف حرکت قوی احتمال تنوین است کرده

از او نقل کرده با قبل و او ند چنانچه در قولن مذکور شد
دو ساکن هم آمدند و او افتاد سخن شد خائف می ترسد
در اصل مخوفت بود و حرکت او نقل کرده با قبل و او ند و
در اصل متحرک بود و با قبل او اکنون مفتوح کشت و او

از تالیفات
در...

در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو

بنا بر این که در لغت‌ها
 در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو

باب ثانی کنند **باب فعال**
 کنند کنند کنند
 کنند کنند کنند

باب تفعیل
 استعان استعان استعان
 استعان استعان استعان

باب فاعل
 اختیار اختیار اختیار
 اختیار اختیار اختیار

باب افتعال
 افتاد افتاد افتاد
 افتاد افتاد افتاد

باب افتعال
 افتاد افتاد افتاد
 افتاد افتاد افتاد

در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو

در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو

در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو

در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو

در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو
 در اصل الف و واو

ایچون مائل کرده شود و اما آنجا که در صل ایخواستن بود
 است حرکت از او نقل کرده با قبل داوند و او در اصل
 متحرک بود و ماقبلش اکنون مشتق شد و اوالف مشتق
 بقیا و از جهت جماع سائسین و تا در آخر عرض داوند
 انگاه شد چون مشبه مع البوب ثلاثی مجرور است پس
 مشبه را در علال و تغییر ثلاثی مجرور قیاس کنند تا حکم
 اصل و منبع یکی باشد صرف ناقص او

الف و اوالف لغت از اول و اول
 الف و اوالف لغت از اول و اول
 الف و اوالف لغت از اول و اول

از باب فعل یفعل یفتح بعین الماضی ضمها فی الغایه
 اثبات فعل ماضی معرور
 دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت
 دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت

دعوت در اصل
 دعوت تا بود و او متحرک ماقبلش مشهور
 و او را با الف بدل کردند اجتماع سائسین
 همان الف تا الف تا الف تا الف تا الف تا الف
 که متحرک است اما چون که ماقبلش عارضا است
 حادث شده است بسبب لهذا
 آن حرکت را اعتبار می در آنکه فیه جملها را
 لا اصل ساکن ثبوت داوند و الف لغت
 کردند ۱۲

دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت
 دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت
 دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت

فعل بود و نقل از اول و اول
 فعل بود و نقل از اول و اول
 فعل بود و نقل از اول و اول

اسماء فعل مضارع معرّف و مجهول

يدعون	يدعون	يدعون	يدعون
يدعون	يدعون	يدعون	يدعون
يدعون	يدعون	يدعون	يدعون

اسماء فعل مضارع مجهول

يدعى	يدعى	يدعى	يدعى
يدعى	يدعى	يدعى	يدعى
يدعى	يدعى	يدعى	يدعى

اسماء فعل مضارع متقبل معرّف و مجهول

لن يدعوا	لن يدعوا	لن يدعوا	لن يدعوا
لن يدعوا	لن يدعوا	لن يدعوا	لن يدعوا
لن يدعوا	لن يدعوا	لن يدعوا	لن يدعوا

اسماء فعل مضارع متقبل مجهول

لن يدعى	لن يدعى	لن يدعى	لن يدعى
لن يدعى	لن يدعى	لن يدعى	لن يدعى
لن يدعى	لن يدعى	لن يدعى	لن يدعى

اسماء فعل مضارع متقبل معرّف

لم يدعوا	لم يدعوا	لم يدعوا	لم يدعوا
لم يدعوا	لم يدعوا	لم يدعوا	لم يدعوا
لم يدعوا	لم يدعوا	لم يدعوا	لم يدعوا

يدعون واصل يدعون بود
صنبره و او تخیل شده
سایه کند

از دعوی نفسی تاکید بلن در فعل مستقبل معرّف و مجهول
از دعوی نفسی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول
از دعوی نفسی تاکید بلن در فعل مستقبل معرّف

از دعوی نفسی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول
از دعوی نفسی تاکید بلن در فعل مستقبل معرّف

از دعوی نفسی تاکید بلن در فعل مستقبل معرّف

از دعوی نفسی تاکید بلن در فعل مستقبل معرّف و مجهول

از دعوی نفسی تاکید بلن در فعل مستقبل معرّف و مجهول

لازم تا کید بانون خفیه در فعل مستقبل مجهول
 لیدعین لیدعون لیدعین لیدعین
 لیدعون لیدعین لادعین لیدعین

امراض معروف

اوع اوعوا اوعوا اوعوا اوعوا اوعوا

امراض مجهول

لیدع لیدعیا لیدعوا لیدعوا لیدعیا لیدعین

امراض معروف

لیدع لیدعوا لیدعوا لیدعوا لیدعوا لیدعوا

امراض مجهول

لیدع لیدعیا لیدعوا لیدعوا لیدعیا لیدعین

امراض معروف

لادع اوعوا اوعوا اوعوا اوعوا اوعوا اوعوا

امراض مجهول

لادع اوعوا اوعوا اوعوا اوعوا اوعوا اوعوا

اوع از تندرستی بنا کردن زبان طوکر
 علامت استقبال خدای کردن پیر
 نظر کردن در عین کلمه وان
 بوجهی که وصل نمودم در
 اول سخن آورده اند
 . آخرین را نام
 نمودند
 عکس
 خبر
 سقوط حرف
 علت شد
 اوع
 شد
 ۱۳

لیدعین

لُدْعَيْنَ لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ

لُدْعِيَانِ امْرغَاتِبِ مَعْرُوفِ بَانُونِ تَقْلِيلِ لُدْعِيَانِ

لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ

لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ

امْرغَاتِبِ مَجْهُولِ بَانُونِ تَقْلِيلِ

لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ

لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ

امْرغَاتِبِ مَعْرُوفِ بَانُونِ خَفِيفَةِ

اُدْعُونِ اُدْعُونِ اُدْعُونِ

امْرغَاتِبِ مَجْهُولِ بَانُونِ خَفِيفَةِ

لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ

امْرغَاتِبِ مَعْرُوفِ بَانُونِ خَفِيفَةِ

لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ

لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ لُدْعِيَانِ

يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ

بني حاضر معروف بني حاضر مجهول بني غائب معروف

لا تدعون لا تدعوا لا تدعوا

لا تدعوا لا تدعوا لا تدعوا

لا تدعوا لا تدعوا لا تدعوا

لا تدعوا لا تدعوا لا تدعوا

لا تدعوا لا تدعوا لا تدعوا

لا تدعوا لا تدعوا لا تدعوا

لا تدعوا لا تدعوا لا تدعوا

لا تدعوا لا تدعوا لا تدعوا

لا تدعوا لا تدعوا لا تدعوا

لا تدعوا لا تدعوا لا تدعوا

لا تدعوا لا تدعوا لا تدعوا

لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن

لا اذعنن نهى غائب معروف بانون ثقيل

لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن

لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن

نهى غائب مجهول بانون ثقيل

لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن

لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن

نهى حاضر معروف بانون خفيف

لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن

نهى حاضر مجهول بانون خفيف

لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن

نهى غائب معروف بانون خفيف

لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن لا اذعنن

نهى غائب مجهول بانون خفيف

لَا يُعِينُ لَا يُعِينُ لَا يُعِينُ لَا يُعِينُ لَا يُعِينُ

اسم فاعل

وَأَعَانَ وَأَعَانَ وَأَعَانَ وَأَعَانَ وَأَعَانَ

اسم مشغول

مُعِينٌ مَعِينٌ مَعِينٌ مَعِينٌ مَعِينٌ

قوامین دخی در اصل دعو بود و او یاکشت دخی شد زیرا که
هر و او که در آخر کلمه بود و پیش از وی که به باشد آن
یا کرد زیرا که او از پس کسره بنبر که ضمه باشد و ضمه پس
و شوار دارند نه پنی که بنا فعل در سخن عرب نیامده است و
در اصل دعو بود و او یاکشت دعو شد بعد از آن ضمه
و شوار داشتند نقل کرده با قبل دادند بعد سلب حرکت قبل
و ساکن بهم آمدند و او یاکشتند و او یاکشتند و او یاکشتند
در اصل دعو بوده است و اوخت ضمه بود ضمه دیگر بروی
دختم ساکن کردند و دعو شد دعو شد دعو شد دعو شد دعو شد

و کج در اصل دعو بود و او یاکشت
بعد سه انا و آرا یابد کند
اجتماع ساکن شد
در یا و تونین پار
حذف کردند
و کج
دعو در اصل دعو بود و او یاکشت
حسن بهم آمدند اول او ساکن بود او را
در و دیم ادغام کرد زیرا که در
و این نقل درست و سبب بهین نقل
می بینی که بنای فعل دعو که کسره بر ضمه
در لغت عرب نیاید پس اگر در
و او تعلیل کرده نیاید
میگردند لازم می آید
باین معنی بعد
کسره و این
در کلام
پادشاهی شود حیاتی یا
بگویند
چنانکه
و این

تَرِيْمُنْ	تَرِيْمِيَانْ	تَرِيْمِيَانْ
نِي تَاكِيْد بِلْنِ دَر فَعْلِ مَسْتَقْبَلِ مَعْرُوْمِ		
لَنْ يَرِيْمِيَا	لَنْ يَرِيْمُوْا	لَنْ يَرِيْمِيَا
لَنْ يَرِيْمِيَانْ	لَنْ يَرِيْمِيَانْ	لَنْ يَرِيْمِيَا
لَنْ يَرِيْمِيَا	لَنْ يَرِيْمِيَا	لَنْ يَرِيْمِيَانْ
نِي تَاكِيْد بِلْنِ دَر فَعْلِ مَسْتَقْبَلِ مَجْمُوْلِ		
لَنْ يَرِيْمِيَا	لَنْ يَرِيْمُوْا	لَنْ يَرِيْمِيَا
لَنْ يَرِيْمِيَانْ	لَنْ يَرِيْمِيَانْ	لَنْ يَرِيْمِيَا
لَنْ يَرِيْمِيَا	لَنْ يَرِيْمِيَا	لَنْ يَرِيْمِيَانْ
اَجْبَدِيْلَمْ دَر فَعْلِ مَسْتَقْبَلِ مَعْرُوْمِ		
لَمْ يَرِيْمِيَا	لَمْ يَرِيْمُوْا	لَمْ يَرِيْمِيَا
لَمْ يَرِيْمِيَانْ	لَمْ يَرِيْمِيَانْ	لَمْ يَرِيْمِيَا
لَمْ يَرِيْمِيَا	لَمْ يَرِيْمِيَا	لَمْ يَرِيْمِيَانْ
عَبْدِيْلَمْ دَر فَعْلِ مَسْتَقْبَلِ مَجْمُوْلِ		
لَمْ يَرِيْمِيَا	لَمْ يَرِيْمُوْا	لَمْ يَرِيْمِيَا
لَمْ يَرِيْمِيَانْ	لَمْ يَرِيْمِيَانْ	لَمْ يَرِيْمِيَا
لَمْ يَرِيْمِيَا	لَمْ يَرِيْمِيَا	لَمْ يَرِيْمِيَانْ

لازم تا کید بانون خفیفه در فعل مستعمل مجهول

لیرمین	لیب رمون	لیرمین	لیرمین
لیرمون	لیرمین	لیرمین	لیرمین

امر عاصه معروف

ارمیا	ارمیا	ارمیا	ارمیا
-------	-------	-------	-------

امر حاضر مجهول

لیرمین	لیرمین	لیرمین	لیرمین
--------	--------	--------	--------

امر غائب معروف

لیرم	لیرم	لیرم	لیرم
------	------	------	------

امر غائب مجهول

لیرمین	لیرمین	لیرمین	لیرمین
--------	--------	--------	--------

امر حاضر معروف

لیرم	لیرم	لیرم	لیرم
------	------	------	------

امر حاضر معروف بانون ثقیله

ارم از نرمی بنا کرد و بعد حذف علامت
مضارع نظر کردند در عین کلمه
کسبو بوده هم چون اصل بانون
آوردند و آخر را
چون کردند
بنام سقوط حرف
علت شد

ارْمِيَنَّ رَارْمِيَانَ ارْمَنَّ

ارْمِيَانَ امراض مجهول بانون ثقيله

لَرْمِيَنَّ لَرْمِيَانَ لَرْمُونَ

لَرْمِيَانَ امراض معروف بانون ثقيله

لَرْمِيَنَّ لَرْمِيَانَ لَرْمُونَ

لَرْمِيَانَ لَرْمِيَانَ لَرْمِيَنَّ

امراض مجهول بانون ثقيله

لَرْمِيَنَّ لَرْمِيَانَ لَرْمُونَ

لَرْمِيَانَ لَرْمِيَانَ لَرْمِيَنَّ

امراض معروف بانون خفيفه

ارْمِيَنَّ ارْمَنَّ امراض مجهول بانون خفيفه

لَرْمِيَنَّ لَرْمِيَانَ لَرْمُونَ

امراض معروف بانون خفيفه

لَرْمِيَنَّ لَرْمِيَانَ لَرْمِيَنَّ

امر غائب مجهول بانون خفیه

لا یرمئین لا یرمئین لا یرمئین لا یرمئین

نهی حاضر معروف

لا یرمئین لا یرمئین لا یرمئین لا یرمئین

نهی حاضر مجهول

لا یرمئین لا یرمئین لا یرمئین لا یرمئین

نهی غائب معروف

لا یرمئین لا یرمئین لا یرمئین لا یرمئین

نهی غائب مجهول

لا یرمئین لا یرمئین لا یرمئین لا یرمئین

نهی حاضر معروف بانون ثقیله

لا یرمئین لا یرمئین لا یرمئین لا یرمئین

نهی حاضر مجهول بانون ثقیله

لا یرمئین لا یرمئین لا یرمئین لا یرمئین

لاَئِمِّنٌ لَّاؤِمِّيَّانِ لَّاؤِمِّيُونَ لَّاؤِمِّنٌ

لاَؤِمِّيَّانِ نَهَى غَائِبٌ مَعْرُوفٌ بَانُونٌ تَقْسِيمٌ لَّاؤِمِّيَّانِ

لَّاؤِمِّيَّانِ لَّاؤِمِّيَّانِ لَّاؤِمِّنٌ لَّاؤِمِّنٌ لَّاؤِمِّيَّانِ لَّاؤِمِّيَّانِ

لَّاؤِمِّنٌ نَهَى غَائِبٌ مَجْهُولٌ بَانُونٌ تَقْسِيمٌ لَّاؤِمِّنٌ

لَّاؤِمِّنٌ لَّاؤِمِّيَّانِ لَّاؤِمِّيُونَ لَّاؤِمِّنٌ لَّاؤِمِّيَّانِ لَّاؤِمِّيَّانِ

لَّاؤِمِّنٌ نَهَى حَاضِرٌ مَعْرُوفٌ بَانُونٌ خَفِيفَةٌ لَّاؤِمِّنٌ

لَّاؤِمِّنٌ لَّاؤِمِّنٌ لَّاؤِمِّنٌ

نَهَى حَاضِرٌ مَجْهُولٌ بَانُونٌ خَفِيفَةٌ

لَّاؤِمِّيُونَ لَّاؤِمِّيُونَ لَّاؤِمِّيُونَ

نَهَى غَائِبٌ مَعْرُوفٌ بَانُونٌ خَفِيفَةٌ

لَّاؤِمِّنٌ لَّاؤِمِّنٌ لَّاؤِمِّنٌ لَّاؤِمِّنٌ لَّاؤِمِّنٌ

نَهَى غَائِبٌ مَجْهُولٌ بَانُونٌ خَفِيفَةٌ

لَّاؤِمِّنٌ لَّاؤِمِّيُونَ لَّاؤِمِّنٌ لَّاؤِمِّيُونَ لَّاؤِمِّنٌ

اسم غافل

رَامِ رَاكِمِيَانِ رَاْمُوْنِ رَاِمِيَهْ
 رَاكِمِيَانِ اسْم مَفْعُول رَاِمِيَاتِ
 مَرْمِيَهْ مَرْمِيَانِ مَرْمِيُونِ مَرْمِيَهْ مَرْمِيَانِ مَرْمِيَاتِ
 قوانین این ابواب چون قوانین ابواب مترم است
 اما مَرْمِيَهْ در اصل مَرْمِيُونِ بوده است و او را یا اگر دند
 و یا را در یا او غام کردند و ما قبل یا کمسور کردند بر
 موفقیت یا مَرْمِيَهْ شد زیرا چه هر جا که واو می آید
 و اول ایشان ساکن باشد و بدل از چیری نباشد
 و محمول بر جمع تکسیر نباشد و از القیاس این باشد
 و او را یا بدل کنند و یا را او را غام نمایند و قبل
 وی کسره دهند اگر مضموم باشد چون مَرْمِيَهْ است
 و طمی و کتبان که در اصل مَرْمِيُونِ و مَرْمِيُونِ و طومی او را
 بوده است و در سینه آن واو یا نشد زیرا چه یا بدل
 و او است که در اصل دو و آن بوده است یعنی که جمع و

۱
 مَرْمِيَهْ در اصل را می بود و مَرْمِيَهْ
 تغییر یافته ساکن کردند
 اجتماع ساکنین شد
 میان یا و مَرْمِيَهْ
 یا افتاد
 مَرْمِيَهْ

۲
 مَرْمِيَهْ در اصل مَرْمِيُونِ بود
 و او را یا چه کسره اول
 ایشان ساکن بود و او را
 یا کردند و یا او غام
 کردند و مَرْمِيَهْ
 کسره بدل کردند
 بر او کتبان
 یا مَرْمِيَهْ

۱۱
 مَرْمِيَهْ در اصل مَرْمِيُونِ بود
 و او را یا چه کسره اول
 ایشان ساکن بود و او را
 یا کردند و یا او غام
 کردند و مَرْمِيَهْ
 کسره بدل کردند
 بر او کتبان
 یا مَرْمِيَهْ

۱۲
 احراز است از سینه و
 جدیدی که تغییر یافته
 و جدید است از آن
 محمول است بر او
 و جد اول
 ۱۲

لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ
لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ

امر غائب مجهول

لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ
لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ

امر حاضر معروف بانون ثقيله

لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ
لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ

امر حاضر مجهول بانون ثقيله

لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ
لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ

امر غائب معروف بانون خفيفه

لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ
لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ

امر غائب مجهول بانون خفيفه لاؤن لِيَدْبُ

لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ
لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ	لِيَدْبُ

امر غائب مجهول لاؤن لِيَدْبُ

امر حاضر معروف بانون خفیفه

ذین

ذین

ذین

امر حاضر مجهول بانون خفیفه

لیدین

لیدین

لیدین

امر غائب معروف بانون خفیفه

لیدین

لاذین

لیدین

لیدین

لیدین

امر غائب مجهول بانون خفیفه

لیدین

لاذین

لیدین

لیدین

لیدین

بھی حاضر معروف

لاآذین

لاآذینوا

لاآذینا

لاآذین

بھی حاضر مجهول

لاآذین

لاآذینوا

لاآذینا

لاآذین

بھی غائب معروف

لاآذین

لاآذینوا

لاآذینا

لاآذین

بھی غائب مجهول

لاآذین

لاآذینوا

لاآذینا

لاآذین

لا يُدَبُّونَ بِأَيْدِيهِمْ نَهْيُ غَائِبٍ مَجْهُولٍ لِأَدَبٍ لا يُدَبُّونَ

لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ

لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ

نَهْيُ حَاضِرٍ مَعْرُوفٍ بِأَنُونٍ تَقْلِيدِ

لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ

لا يُدَبُّونَ نَهْيُ حَاضِرٍ مَجْهُولٍ بِأَنُونٍ تَقْلِيدِ لا يُدَبُّونَ

لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ

لا يُدَبُّونَ نَهْيُ غَائِبٍ مَعْرُوفٍ بِأَنُونٍ تَقْلِيدِ لا يُدَبُّونَ

لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ

لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ

نَهْيُ غَائِبٍ مَجْهُولٍ بِأَنُونٍ تَقْلِيدِ

لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ

لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ لا يُدَبُّونَ

نَهْيُ حَاضِرٍ مَعْرُوفٍ بِأَنُونٍ حَقْلِيَّةِ

لاَ يُذَبِّنُ لاَ يُذَبِّنُ لاَ يُذَبِّنُ

بِهِيَ حَاضِرٌ مَجْهُولٌ بِأَنوُنٍ خَفِيفَةٍ

لاَ يُذَبِّنُ لاَ يُذَبِّنُ لاَ يُذَبِّنُ

بِهِيَ غَائِبٌ مَعْرُوفٌ بِأَنوُنٍ خَفِيفَةٍ

لاَ يُذَبِّنُ لاَ يُذَبِّنُ لاَ يُذَبِّنُ

بِهِيَ غَائِبٌ مَجْهُولٌ بِأَنوُنٍ خَفِيفَةٍ

لاَ يُذَبِّنُ لاَ يُذَبِّنُ لاَ يُذَبِّنُ

اسم فاعل

ذَابٌ ذَابَانِ ذَابُونَ ذَابَاتٌ

اسم مفعول

ذَابَتَانِ ذَابَتَانِ ذَابَاتٌ

ذَابُوا ذَابُوا ذَابُوا

ذَابُوا ذَابُوا ذَابُوا

قَوَائِمُ ذَبٌّ وَرَصْلٌ ذَبٌّ بُوْدَ بَاسِي أَوَّلِ اسْمَانِ

سَخْتٌ وَوَرْدٌ وَوَمٌ أَوْ غَامٌ كَرُوْدٌ ذَبٌّ شَدِيدٌ كَمَا

هر جا دو حرف صحیح از یک جنس یا از یک صنف یا از دو صنف
 متقارب بهم آیند و هر دو متحرک باشند ب حرکت لازم
 و کلمه از التماس بهم این باشد و ملحق بر باعی و مخا
 نباشد حرف اول را ساکن کنند اگر نباشد و در
 دوم او غام نماید چون **ذت** و **عَض** و **عَد** و
عَبِدت و **لَبِثت** و در **وین** و **اخوت** آن او غام
 نشد زیرا که حرف دوم متحرک نیست و در او **ب** است
 او غام شد زیرا که حرکت حرف دوم لازم نیست
 و سبب او غام شد زیرا که از التماس این ملکست
 و در **فعد** او غام نشد زیرا که ملحق به برین است اگر او غام
 گشت **الحاق** با **طبل** شود **ذبت** در اصل **ذبت** بود
حکت با اول **انقل** کرده با قبل دادند ما را و ما او
 گردید **ذبت** شد زیرا که هر جا او غام کنند سبب آنکه
 با قبل آن در غم متحرک است یا ساکن اگر متحرک باشد

مثال بودن دو حرف
 از یک صنف که آنظرف
 زبان و اصول ثنایی
 علیا
 ۱۲

۱۳۸۱
۱۳۸۲
۱۳۸۳
۱۳۸۴
۱۳۸۵

الفنی که ماقبل آن مضموم باشد و او کرد و چون خارج و نحو
 و خالد و خولید و تعلیل است هر الفی که ماقبل آن کسور باشد
 یا کرد و چون حُرَابٌ و حَارِبٌ و مَفْصَاحٌ و مَفْصِیحٌ و مَفْصِیحٌ
 بر حرف مد و لین که سوم جا باشد و زائده بود پس از
 الف فَعَالٌ اقد نمزه کرد و چون کریم و کریم و صحیفه
 و صحائف و رکوب و رکائب اما در معیشت و معاش
 نمزه نخت زیرا که زائده است بلکه اصلی است و در مصیبه
 و مصائب بلکه اصلی است نمزه نخت بر خلاف قیاس
 و اگر در چهارم جا باشد چون در جمع یخجم جا اند یا کرد
 چون حُرَابٌ و حَارِبٌ و مَفْصَاحٌ و مَفْصِیحٌ و مَفْصِیحٌ
 هر جا که الف جمع در میان دو او یابد و یافت را فرین
 را به نمزه بدل کنند چون اَوَّلٌ و اَوَّلٌ که در اصل او اول
 بوده است و نیز و نیز که در اصل خیایر بوده است و بعضی یای
 سلامت دارند و در طواریس و در اوین نمزه نخت
 جمع طائوس جمع دیوان یعنی و نفر ۱۳

۱۳۸۱
 الف فَعَالٌ اقد نمزه کرد و چون کریم و کریم و صحیفه
 و صحائف و رکوب و رکائب اما در معیشت و معاش
 نمزه نخت زیرا که زائده است بلکه اصلی است و در مصیبه
 و مصائب بلکه اصلی است نمزه نخت بر خلاف قیاس
 و اگر در چهارم جا باشد چون در جمع یخجم جا اند یا کرد
 چون حُرَابٌ و حَارِبٌ و مَفْصَاحٌ و مَفْصِیحٌ و مَفْصِیحٌ
 هر جا که الف جمع در میان دو او یابد و یافت را فرین
 را به نمزه بدل کنند چون اَوَّلٌ و اَوَّلٌ که در اصل او اول
 بوده است و نیز و نیز که در اصل خیایر بوده است و بعضی یای
 سلامت دارند و در طواریس و در اوین نمزه نخت
 جمع طائوس جمع دیوان یعنی و نفر ۱۳

جمع دیوان یعنی و نفر ۱۳

باب فعل تفعیل و فعل تفعیل و فعل تفعیل متعینند کما یستی

بلکه برای معنی کثیر مستعمل اند که آن معانی مضبوط نیستند خواه
فعل تفعیل است که همیشه بجای عین یا لام می حرفی باشد

حروف تالی و مجموع آن حرفین است جمعها مکررین چند

کلمات چون کن یکن و بی سببی و بی تقوی و بی یابی و
یونس و خاصیت این فعل تفعیل است که خلق و طبایع را بشود جمع

اولام باشد چون برم نیرم و جسم جسم خاصیت باب تفعیل است
چیزت لغدی چون حرج و امر حبه و بر ل و از لک و ب

چون بی بلکه که در فوای بلکه بر در فوای و حشری چون بی
در آمد او شد و اعرق و براق شد و آمدن بخری چون

اللام بخری بگوشیده آمد و او ن چیز چون و بی
گردد او را و جدا و بخری شدن چون الین و بی

شیر شد و او نیز جدا و بخری و یافتن بخری بر صفتی چون
احمد به سوده یافتم او را و اسد فعل چون این است

این تفعیل است که همیشه بجای عین یا لام می حرفی باشد
بلکه برای معنی کثیر مستعمل اند که آن معانی مضبوط نیستند خواه
فعل تفعیل است که همیشه بجای عین یا لام می حرفی باشد
حروف تالی و مجموع آن حرفین است جمعها مکررین چند
کلمات چون کن یکن و بی سببی و بی تقوی و بی یابی و
یونس و خاصیت این فعل تفعیل است که خلق و طبایع را بشود جمع
اولام باشد چون برم نیرم و جسم جسم خاصیت باب تفعیل است
چیزت لغدی چون حرج و امر حبه و بر ل و از لک و ب
چون بی بلکه که در فوای بلکه بر در فوای و حشری چون بی
در آمد او شد و اعرق و براق شد و آمدن بخری چون
اللام بخری بگوشیده آمد و او ن چیز چون و بی
گردد او را و جدا و بخری شدن چون الین و بی
شیر شد و او نیز جدا و بخری و یافتن بخری بر صفتی چون
احمد به سوده یافتم او را و اسد فعل چون این است

کرون با معنی اول که در فوای القاصد
و القاصد کس ۱۲
نام در معنی اول که در فوای القاصد
و القاصد کس ۱۲
نام در معنی اول که در فوای القاصد
و القاصد کس ۱۲

۵
 خاشییدن و وقت بریدن اما مشرق و مغرب مستقطب و
 و مغرب شاد است و در مشرق و مستقیم و مشرق و مغرب قطع
 و کسر لغت است و مفعول لفتح عین مصدر همه یا بهای ثلاثی را
 باشد چون ضرب مضر با و کتب کتبنا مکر مفعول ف از باب تفعیل
 بکسر عین که مصدر او بر وزن مفعول بکسر عین آید چون و غل
 مؤعد او وضع مؤضعاً و بسیار جاست که در سهامکان تا
 چون مضره و مرفعه و از منشعبه ثلاثی مکان زمان و
 و مفعول هم بر یک وزن آید چون کرم جای کرامی کرد
 و وقت کرامی کردن کرامی کردن مرد کرامی کرده شده
 و هر چه ای ترساییدن و وقت ترساییدن ترساییدن
 و مرد ترساییده شده و فاعل و مفعول او در میزان بیان
 کردیم اما باید دانست که هم فاعل از باب فعل تفعیل بکسر عین
 فی الماضي و فتحها فی المستقبل است که باید فاعل چون
 و عاقل و مفعول چون سمیع و عظیم و فعل چون خزر و فاعل
 دانده شفا

۱
 جای کرد آوردن جای کرامی
 جای کرم یا جاحان
 و عاقل

۲
 اسم فاعل
 المفعول فاعل
 فعل مفعول
 و عاقل

۳
 اسم فاعل
 المفعول فاعل
 فعل مفعول
 و عاقل

۴
 اسم فاعل
 المفعول فاعل
 فعل مفعول
 و عاقل

جناب اغمی که بر پهلوی شتر باشد و فعال و فاعله بصم
 خیری که پند از مد چون فمات و زفات ریزه ریزه و جدا
 پاره پاره کاشته خاک فرو رفته و رزالت خیری فرو نایه و
 عصا زه کنجاره و فاعله بکسر الفاشمال ابابست
 عصابه سربند و قلاوه کردن بند و عمامه و استبا
 و مفعول و مفعول و مفعله آله خیری را باشد یعنی
 چون مفتح و مفتاح کلید و مسعود مسعراتش سوز و معرج
 مسعراج زروبان فروخته بادین و مکنسه جار و مفعول
 مفعول و مفعول و فاعله فعال و مفعول فاعل را باشد
 مبالغه چون محرب و محرب آله جناب بسیار کند و موطا و
 موطا آله عطر بسیار مال و شرب آله بسیار آب خورد و
 اگال و الکوان آله بسیار طعام بخورد و نذکر و مونت همه
 یکسان باشد مگر در فعال که مونت آن فاعله آید و مفعول سه خیر را
 بهشت استم صریح چون بخل و بخل رکبای که از آن نکت است

جناب اغمی که بر پهلوی شتر باشد و فعال و فاعله بصم
 خیری که پند از مد چون فمات و زفات ریزه ریزه و جدا
 پاره پاره کاشته خاک فرو رفته و رزالت خیری فرو نایه و
 عصا زه کنجاره و فاعله بکسر الفاشمال ابابست
 عصابه سربند و قلاوه کردن بند و عمامه و استبا
 و مفعول و مفعول و مفعله آله خیری را باشد یعنی
 چون مفتح و مفتاح کلید و مسعود مسعراتش سوز و معرج
 مسعراج زروبان فروخته بادین و مکنسه جار و مفعول
 مفعول و مفعول و فاعله فعال و مفعول فاعل را باشد
 مبالغه چون محرب و محرب آله جناب بسیار کند و موطا و
 موطا آله عطر بسیار مال و شرب آله بسیار آب خورد و
 اگال و الکوان آله بسیار طعام بخورد و نذکر و مونت همه
 یکسان باشد مگر در فعال که مونت آن فاعله آید و مفعول سه خیر را
 بهشت استم صریح چون بخل و بخل رکبای که از آن نکت است

از موطا آله عطر بسیار مال و شرب آله بسیار آب خورد و
 اگال و الکوان آله بسیار طعام بخورد و نذکر و مونت همه
 یکسان باشد مگر در فعال که مونت آن فاعله آید و مفعول سه خیر را
 بهشت استم صریح چون بخل و بخل رکبای که از آن نکت است

چشمی سپاه باشد از سر به وصفه چون کمر مردی سرخ و منوش
 او فعلی و جمیع ایشان فعلی آید چون کمر زنی سرخ و کمر مردی
 و زبانی سرخ تفصیل چون کبر مردی بزرگتر و صغر مردی
 و منوش آید چون کبری صغری جمع مردان
 و جمع زنان فعلی چون اصغر و صغری و تفصیل مصدر را با است
 و غیریم کردن و زنا باشد ساخته کردن و فاعل پنج باب است
 از ثلاثی مجرور چون قادر و غیره و کریم و غیره و جمع و فاعل
 الکریم و تفصیل چون شرف عالم چون نام و فاعل
 و مقول و پنج باب از ثلاثی مجرور چون قتل و غیره
 و مصدر و چند فعل چون حکم می محکم و عقیق می
 و فاعل چون بیای و معاملة چون قید ترا
 مفار و فعل چون شهادت و مقول فاعل را
 باشد از لام مجرور و گرفت و مقول باب از ثلاثی مجرور
 جلوتی محکوم است مرکب جمله ای محمول بر فاعل چون رسول

فعلی و فاعل و مقول
 اودا غیر تفصیل فاعل را
 فاعل است بر کبری و صغری
 بکری با فاعل است
 الفاعل غیر تفصیل است
 العطف و العدل فاعل
 و کبری و صغری
 و کبری و صغری
 و کبری و صغری
 و کبری و صغری

فعلی و فاعل و مقول
 فاعل است بر کبری و صغری
 بکری با فاعل است
 الفاعل غیر تفصیل است

اسل

اسم و خیل

بجیل و هم بجیل باشد که از سخن عرب نباشد و در میان

فردوسستان
نام روضه نامه فراموش
جمع و خوشباش

سخن عرب کار بسته باشد چون فردوس که این کلمه

رومی است و ضدوی صلی است چون اعجم

اسم عرب

معرب آن باشد که کلمه عجمی باشد و بعضی حروف او را

بدل کنند تا عبرت نزدیک کرد و کار بند و چون ضج

شجر و غیره در لغت چنگ و شکر و سرور

ویند و ضدوی عربی است و هم مذکر

از جهت مؤنث در روایات نماند باشد

اسم مؤنث آن باشد که موضوع

و کوی سرفا
فقط نشسته
کنند که
بیدار
نقش
زیاد
و چند
و یا
نماند

مؤنث

چون امراة و ناقه و اتان و یاد و علامت نماند با و سرت

سه خمر است تا زانده که در وقت باشد چون رجمه و ضار

الف مکرر زانده چون خمره و صفره و صخره و الف مقصود

زانده چون بی و مکرری و بشری و غرضی زانده که کلمه

مؤنث دارد اگر چه در روایات نماند است و از اموات

فانی
و یا
نماند

در کتب

و سیدرت و سیدرت و سیدرت و جمع فعله فعل و فعلات
و فعلات و فعلات آید چون رکت و رکتات و رکتات

و رکتات و جمع فعله فعل و فعلات آید چون رکت و رکتات
و رکتات و جمع فعله فعل آید چون رکت و رکتات و رکتات

و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله
و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله

و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله
و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله

و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله
و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله

و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله
و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله

و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله
و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله

و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله و جمع فعله

برو و گونه است حروف تہجی و حروف معنوی حروف

چون اوست و ت و ش ا و ح و حروف معنوی چون بن

عن و فی و حروف معنوی را یاد کنیم در نحو و حروف تہجی را

ایستجایس بدانگه عدد حروف تہجی در سخن عربی پاریسی

و هفت است بست نه از ان معروف است چون با

ت ش ج ح خ الی آخره پس بدانگه آنچه القا

می گویند ہمزہ است و آنچه لام الف کہ

لا باید گفت و چون لام میان الف است لام

در اول کلمہ زیادہ کردند تا الف کفہ شود بی

زیرا چه الف ساکن باشد چنانکہ پیش ازین کفہ

است و ازین جملہ بیت او یک حرف مشترک است

سیان تازی و فارسی ہست حرف مخصوص تہجی تازی کہ

سخن پارسی باشد و نظام می صحت لفظ حفظ است اصاوی

پارسی میگویند چون صرخ و صد سین است امی سر

Handwritten marginal notes in Persian script, including the number 89 and various linguistic observations.

چون طلبیدن و طیار

چون عدلک و زن سنگ
بمعنی مردم ابله و نادان
و نامطلوب

و یک معروف است مخصوص است بسخن پارسی چون پالمیت و میه

و حجم جفده و جرم و زازاله و از و ما و فا و فاظه و فرج و کاف که

و گردن و خا و خوشی و خوش و او شور معنی تلخ و یاد شیرینی است

فصل دوم در مخارج آن است و نه حرف ریشش

است حلق و بن زبان و میان بان که آن زبان و سر

زبان و لب و از حلقش حرف خیز و ح خ ع گ ه

عزه و این همه حقیقت کونید و از بن زبان و حرف خیز و معوت

بن کام ق ک و از ا هموسه کونید و از میان بان

حرف خیز و معوت میانه کام ج ش می از اشجرت کونید و شیخ

کنا و کی بشد و از کرانه زبان و حرف خیز و معوت دندان

آن از سر زبان بازده حرف خیز و معوت دندان بلو پیشین و این را

حایقه کونید و جافه کناره چیز باشد سه ازان ط ا و ت معوت

بن دندانها و زیر و این التویه کونید و سه ازان ط ا و ت معوت

و عک بر وزن سنگاره
خرالغ ۱۲

چون فح و چهار و چنان

و دیگر حیوانات و غیره

باز زبان

خط از میان بیرون
است که در کتب
مستشرقین
و لغت نویسندگان
موجود است
و اینها را
مستشرقین
و لغت نویسندگان
موجود است

و مانی روجه است آن سیزده حروف است که مجموع او است
حرف بیاد غرقت خض و مطلقه چهار حرف است که گفتن
او زبان در کام نه نشیند چون ص ض ط ظ و باقی هفت
و مستعلیه است حرف است که در گفتن بی سبب زبان بسو
کام رود و ص ض ط ط خ ع ق که مجموع وی است هفت
حفظ و باقی تسفله است و اولایم شش حرف است رب
ف ل م که مجموعه وی این باشد که منقل و هیچ کلیدی باقی
و خماسی یافته شود که خالی باشد از این شش حرف که
چندون عسجد و عسجد و عسجدون قال الشاعر عصا عسجد
و عسجد و عسجدون و عسجدون و عسجدون و عسجدون
بج و که مجموعه وی است و بد آنکه صادرین
این حرف ا حروف صحیفه گویند و سببش را رار
که در و لام منصرف و الف ماوی کون حرف نغمه گویند
فصل چهارم در بیان جناس آن از روی تصرف آن

خط از میان بیرون
است که در کتب
مستشرقین
و لغت نویسندگان
موجود است
و اینها را
مستشرقین
و لغت نویسندگان
موجود است

صفا و گفتن عسجدون
تو در راست نشیند او
لام و عسجد و عسجدون
است و زبان وقت تلفظ لام بیرون
چون که لام بر جی آید از آنکه از دو حاد
زبان تلفظ مثل بیرونان

فصل پنجم در بیان جناس آن از روی تصرف آن

کتاب صفت کلماتی که در
کتابخانه کتب خطی است
از کتابخانه کتب خطی
۹۳
کتابخانه کتب خطی

نوع است حروف زیاد و آن ده است که جمعه او بیست
با الیوم مشهور چون در کلمه خری یاده کنند از جن و ف
و حروف حذف و آن یازده است جمعه او هجوهی
هر جا که از کلمه خری حذف کنند از جن و ف باشد و حروف
ابدال و آن نیز یازده است انجمن و ظها هر کجا که حرفی
کنند از جن حروف باشد حروف قلب و آن حرف علت
قلب ابدالی در معنی کمیت و لیکن بیشتر در حرف علت
گویند و در حروف صحیح ابدال نامند و حروف ادغام
و آن سیزده حرف است که لام تعریف را در می و جام
تو یکدیگر چون التاء و التاء و الدال و الدال و الراء و الراء
و سین و سین الصاد و الصاد و الظاء و الظاء و النون
و الله اعلم و فصل پنجم در ذکر خری از جن و معنوی تا کتاب
از این جالی نباشد و جمله حروف معنوی از نو و پروین است
آن سه گویند مسبوط و مقرون و مرکب اما مسبوط

نوع است حروف زیاد و آن ده است که جمعه او بیست
با الیوم مشهور چون در کلمه خری یاده کنند از جن و ف
و حروف حذف و آن یازده است جمعه او هجوهی
هر جا که از کلمه خری حذف کنند از جن و ف باشد و حروف
ابدال و آن نیز یازده است انجمن و ظها هر کجا که حرفی
کنند از جن حروف باشد حروف قلب و آن حرف علت
قلب ابدالی در معنی کمیت و لیکن بیشتر در حرف علت
گویند و در حروف صحیح ابدال نامند و حروف ادغام
و آن سیزده حرف است که لام تعریف را در می و جام
تو یکدیگر چون التاء و التاء و الدال و الدال و الراء و الراء
و سین و سین الصاد و الصاد و الظاء و الظاء و النون
و الله اعلم و فصل پنجم در ذکر خری از جن و معنوی تا کتاب
از این جالی نباشد و جمله حروف معنوی از نو و پروین است
آن سه گویند مسبوط و مقرون و مرکب اما مسبوط

نوع است حروف زیاد و آن ده است که جمعه او بیست

با الیوم مشهور چون در کلمه خری یاده کنند از جن و ف

و حروف حذف و آن یازده است جمعه او هجوهی

کتاب الفونیک
در بیان حروف و افعال
و کلمات

چون بدیت بحر و ابدال در سخن عرب بسیار آمده است و در
که از آن جایز نیست اینجا گفته آید تا باب شغال طاکر و
چون فکله از حروف طباق باشد چون اصح و مضطرب و اطلب و
اطظم و ورو است که یا طاکر و یا طاطاکر و یعنی اطلب و ورو
است اطم بظا و اطم بظا و اطم بظا و تا افعال ال کرد
چون فاکله او ال دال باشد چون از و بحر و اعل و اذکر و ورو است
که اطلب ال کرد و چون اذکر چون فاکله تا باشد تا تا کرد و چون اظفر و چون
سین باشد تا سین چون اسمع و ابدال سین جا بست
نه واجب تامی و تفاعل جائز است که بدین حرف بدل
کنند و در آن دغام شود چون مذکر و اذکر و تدارک و در ابدال

فصل چهارم در قلب

قلب بدل کردن حرف علت که دو حرف علت دیگر
چون قال و منبران و یوقن که در اصل قول و موزان
و یقین بوده است این نوع در افعال است که گفته شده است

در افعال و افعال و افعال
بعد از افعال و افعال و افعال
در اصل و افعال و افعال
جمع شده تا افعال که در دوزخ است که در بخارا
را در افعال و افعال و افعال
در افعال و افعال و افعال
در افعال و افعال و افعال

اول را در افعال و افعال
در افعال و افعال و افعال
در افعال و افعال و افعال
در افعال و افعال و افعال

در اصل قوس بود و وارد که در این
 بود و نقل کرده در موضع لام آوردند
 و نسبت او را و دخول باینتر قوس
 شد و او در طرف افتاد بیاید کرد
 بعد مفاصل مرتب و او را با یکدیگر
 و اول آنها را که بود و او را با یکدیگر
 از تمام کرد و در قوس شش بعد
 یکدیگر میل کردند و در قوس شش
 و در قوس شش و در قوس شش
 اگر کوئی که یکدیگر را در قوس
 قوس بود و در قوس شش
 مثل قوس قوس قوس قوس قوس

فصل پنجم در نقل نقل و کونه است نقل حرفی از جمله
 جذب جذب و لاقه و ائین قوس و قوسی چون کبری یا ورمال
 و حرکت حرکت و بر اعلی توان حرکت این گونه است نقل
 از حرفی بحر فی جانیه در مضاعف واجوف و تخفیف بزه و کرده
 است چنین است یقول قد فتح و نقل حرکت از جهتی به بیانی
 که از او نقل کنند پس قلن و معین که از این معین کنند پس قلن
 نقل حرکت از فتح بکسر که از جهت مال و آن است که با قبل است
 را که گویند و فتحین که بعد و حجه یا الف اه جلیان بسوی
 و فتح قبل و را بسوی کسره چون عالم و شاعر حاکم و الف مال و
 تمام چون ما تمام و فتح قبل می فتح تمام باشد و نه کسره تمام
 موجب مال است شش حرکت که پیش از الف و مایل است
 یا چون شیان و باج و کسره مقدم متاخر چون کتاب
 حاکم و شاعر الف متاخر یا چون باج و کسره الف
 متاخر یا چون حنا و صغری آنچه که تثنیه این و جلیان و صغریان

در اصل قوس بود و وارد که در این
 بود و نقل کرده در موضع لام آوردند
 و نسبت او را و دخول باینتر قوس
 شد و او در طرف افتاد بیاید کرد
 بعد مفاصل مرتب و او را با یکدیگر
 و اول آنها را که بود و او را با یکدیگر
 از تمام کرد و در قوس شش بعد
 یکدیگر میل کردند و در قوس شش
 و در قوس شش و در قوس شش
 اگر کوئی که یکدیگر را در قوس
 قوس بود و در قوس شش
 مثل قوس قوس قوس قوس قوس

در اصل قوس بود و وارد که در این
 بود و نقل کرده در موضع لام آوردند
 و نسبت او را و دخول باینتر قوس
 شد و او در طرف افتاد بیاید کرد
 بعد مفاصل مرتب و او را با یکدیگر
 و اول آنها را که بود و او را با یکدیگر
 از تمام کرد و در قوس شش بعد
 یکدیگر میل کردند و در قوس شش
 و در قوس شش و در قوس شش
 اگر کوئی که یکدیگر را در قوس
 قوس بود و در قوس شش
 مثل قوس قوس قوس قوس قوس

در اصل قوس بود و وارد که در این
 بود و نقل کرده در موضع لام آوردند
 و نسبت او را و دخول باینتر قوس
 شد و او در طرف افتاد بیاید کرد
 بعد مفاصل مرتب و او را با یکدیگر
 و اول آنها را که بود و او را با یکدیگر
 از تمام کرد و در قوس شش بعد
 یکدیگر میل کردند و در قوس شش
 و در قوس شش و در قوس شش
 اگر کوئی که یکدیگر را در قوس
 قوس بود و در قوس شش
 مثل قوس قوس قوس قوس قوس

اول از اماله که ننداز برای کسره ماقبل و الف و م را از جهت اماله
 اول هر کس که شست حرف است که مانع اماله باشد با وجود
 اماله و آن بر پنج کلمه در پنج حرف و ص و ض و ط و ظ و ع و ق و ج
 راشد و بارع خالده و ساخط و صانع و فاضل و ضامن و ضل
 و طاهر و عاقل و ظاهر و ناظر و قانع و غالب و شاعر و کارمند
 تا قیام الف بفصل یک حرف اماله درین کلمات است
 بدانکه این موانع و فعل مانع اماله نباشد چون طاب و صائر
 غرا و صفا و مانند آن زیرا که اماله در فعل غالب است اماله
 احکام بسیار است اما درین مختصر بیش ازین نتوان گفت
 آنچه تصرف با فصل پنجم است بواب یکینج که
 پاره خواند کثرت و مملو از مسائل عجیبه غریبه بود در اول
 ربع آنکه از طبع محمدی طبعش مطبوع طبع کرده

الله انقله وحقن امله بدان

که جمله اسما و افعال بر چهار گونه است

صحیح و معقل و مضاعف اما صحیح آن باشد که حرفی

در وی حرف علت و مبره نباشد و دو

از یک جنس نباشد چون ضرب و لغز و

مهور آن باشد که حرفی از حروف اصلی و

نوع است مهموز فاجون امر و امر و

مهور عین چون سائل و مؤول و مهموز لام چون قره و در

و معقل آن باشد که حرفی از حروف اصلی و حرف علت

باشد و حروف علت سه است واو و الف و یا که مجموع و

وامی باشد پس اگر حرف علت در اول کلمه باشد

معقل فاق و مثال گویند چون ^{قاربت} و ^{قاربت} و ^{قاربت} و اگر در میان باشد

معقل عین و اجوف گویند چون قال و باع و اگر در آخر

کلمه باشد معقل لام و ناقص گویند چون دعا و رمی

و اگر در حرف علت در یک کلمه باشد اما هر دو یکی نباشد

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the word 'المعقل' and other grammatical terms.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the words 'المعقل' and 'المعقل'.

از الفیف مفروق کونید چون و شی و و قی و اگر چه بیما باشد
نیف مفروق کونید چون طوی و قوی و مضاعف آن باشد
که از حروف اصلی او دو حرف از یک جنس باشد و آن دو نوع است
یکی ثلاثی که عین و لام وی از یک جنس باشد چون ^{عین و لام} عین
و دوم رباعی که فاکمه و لام اول و عین کلمه و لام ثانی او
از یک جنس باشد چون زکزل و تطلق بدانکه اعلال تغییر
و اون حرف علت بود برای تخفیف چون قال حذف
افکندن حرف علت بود چون قل ابدال و اشجرتی
بجای حرفی نگیرد چون رایش اسکان افکندن حرکت بود
چون ^{درون و وحرف متجانس بود} یعدو و غلام ^{درون و وحرف متجانس بود}
در اصل چون ^{مهمه بر همزه منفرده که ساکن است} اصول ^{مهمه بر همزه منفرده که ساکن است}
در اسم یا فعل روا باشد که ویرا بديل کند بحرف علتی که
مناسب حرکت با قبل همزه باشد و ما که متحرک است
بديل کند بحرف علت مناسب حرف ما قبل همزه اگر
ما قبل همزه و او و یا ای ساکن من را من باشد یا ای

از الفیف مفروق کونید چون و شی و و قی و اگر چه بیما باشد
نیف مفروق کونید چون طوی و قوی و مضاعف آن باشد
که از حروف اصلی او دو حرف از یک جنس باشد و آن دو نوع است
یکی ثلاثی که عین و لام وی از یک جنس باشد چون عین
و دوم رباعی که فاکمه و لام اول و عین کلمه و لام ثانی او
از یک جنس باشد چون زکزل و تطلق بدانکه اعلال تغییر
و اون حرف علت بود برای تخفیف چون قال حذف
افکندن حرف علت بود چون قل ابدال و اشجرتی
بجای حرفی نگیرد چون رایش اسکان افکندن حرکت بود
چون یعدو و غلام در اصل چون اصول در اسم یا فعل روا باشد که
ویرا بديل کند بحرف علتی که مناسب حرکت با قبل همزه باشد
و ما که متحرک است بديل کند بحرف علت مناسب حرف ما قبل همزه
اگر ما قبل همزه و او و یا ای ساکن من را من باشد یا ای

عین و لام عین کلمه و لام ثانی او از یک جنس باشد
درون و وحرف متجانس بود یعدو و غلام در اصل چون اصول
مهمه بر همزه منفرده که ساکن است در اسم یا فعل روا باشد که
ویرا بديل کند بحرف علتی که مناسب حرکت با قبل همزه باشد
و ما که متحرک است بديل کند بحرف علت مناسب حرف ما قبل همزه
اگر ما قبل همزه و او و یا ای ساکن من را من باشد یا ای

عین و لام عین کلمه و لام ثانی او از یک جنس باشد
درون و وحرف متجانس بود یعدو و غلام در اصل چون اصول
مهمه بر همزه منفرده که ساکن است در اسم یا فعل روا باشد که
ویرا بديل کند بحرف علتی که مناسب حرکت با قبل همزه باشد
و ما که متحرک است بديل کند بحرف علت مناسب حرف ما قبل همزه
اگر ما قبل همزه و او و یا ای ساکن من را من باشد یا ای

این است از قلب و او بسیار است که اگر عمر مدغم
 باشد و ناقبل او مضموم آن و او یا سود چون نمون
 که در اصل مضموم بود و او یا می اصلی که
 بتای افتعال افتد تا سود و تا در تاد عم کرد و چون
 و او اگر که در اصل او قلمه و او قلمه است و در او قلمه
 و او را یا نکر و نذر چیه قرب تایی افتعال قلب و او بتا
 تقاضای کند که ه ما قبل در معرض زوال است
 احتمال سقوط نموده و اصل پس معارض نکرد و قرب تایی
 افتعال را بر جا که دو و او در اول کلمه جمع شود و هر دو
 متحرک باشد واجب بود ابدال و او اول نموده چون
 او اصل اگر یک و او در اول کلمه مضموم باشد یا
 باشد ابدال او نموده چون آنچه و او شایع و در او شایع
 نیز قلب آن است و بعضی مواضع برخلاف قاضی
 افتد و آن است بر الفی که ناقبل او مضموم باشد و او سود
 چون مضموم است و اگر کسور باشد یا شود چون محارب و او

این است از قلب و او بسیار است که اگر عمر مدغم
 باشد و ناقبل او مضموم آن و او یا سود چون نمون
 که در اصل مضموم بود و او یا می اصلی که
 بتای افتعال افتد تا سود و تا در تاد عم کرد و چون
 و او اگر که در اصل او قلمه و او قلمه است و در او قلمه
 و او را یا نکر و نذر چیه قرب تایی افتعال قلب و او بتا
 تقاضای کند که ه ما قبل در معرض زوال است
 احتمال سقوط نموده و اصل پس معارض نکرد و قرب تایی
 افتعال را بر جا که دو و او در اول کلمه جمع شود و هر دو
 متحرک باشد واجب بود ابدال و او اول نموده چون
 او اصل اگر یک و او در اول کلمه مضموم باشد یا
 باشد ابدال او نموده چون آنچه و او شایع و در او شایع
 نیز قلب آن است و بعضی مواضع برخلاف قاضی
 افتد و آن است بر الفی که ناقبل او مضموم باشد و او سود
 چون مضموم است و اگر کسور باشد یا شود چون محارب و او

این است از قلب و او بسیار است که اگر عمر مدغم
 باشد و ناقبل او مضموم آن و او یا سود چون نمون
 که در اصل مضموم بود و او یا می اصلی که
 بتای افتعال افتد تا سود و تا در تاد عم کرد و چون
 و او اگر که در اصل او قلمه و او قلمه است و در او قلمه
 و او را یا نکر و نذر چیه قرب تایی افتعال قلب و او بتا
 تقاضای کند که ه ما قبل در معرض زوال است
 احتمال سقوط نموده و اصل پس معارض نکرد و قرب تایی
 افتعال را بر جا که دو و او در اول کلمه جمع شود و هر دو
 متحرک باشد واجب بود ابدال و او اول نموده چون
 او اصل اگر یک و او در اول کلمه مضموم باشد یا
 باشد ابدال او نموده چون آنچه و او شایع و در او شایع
 نیز قلب آن است و بعضی مواضع برخلاف قاضی
 افتد و آن است بر الفی که ناقبل او مضموم باشد و او سود
 چون مضموم است و اگر کسور باشد یا شود چون محارب و او

و از این جهت که در هر کلمه ای که در این کتاب است
 و از این جهت که در هر کلمه ای که در این کتاب است
 و از این جهت که در هر کلمه ای که در این کتاب است

و یا که متحرک باشد حرکت لازم و ما قبل او منضوح باشد
 بفتح لازم و کلمه از التماس مفرد امین باشد و بر
 فعلان فعلی نباشد و لام کلمه حرف علت نباشد و در
 معنی آن و او و یا که صحیح و می واجب است نباشد و در
 کلمه تعلیلی دیگر از جنس می یفتاده باشد واجب بود
 آبدال آن و او و یا بالف برای تخفیف چون قال و بلغ
 و دعاء و رمی و اگر با وجود این شرط تصحیح کند نشاید
 بود چون قود و غیب و حوته و حوته بخلاف دعاء و رمی
 و دوران و بیجان و صوری و حمدی و عجز و صدق
 طوی و قوی هر ماضی معنی العین که منضوح العین باشد
 و ضمیر مرفوع بارز متحرک بد متصل شود اگر او می باشد
 نقل کند بضم او یا می باشد نقل کند بضم حرکت و او و
 یا نقل کند و ما قبل دهند بعد از املت حرکت ما قبل همیشه
 و لات کند بر او و کسره بر یا زو یک حذف و او
 برای اعتبار اجتماع ساکنین چون قلت و بخت بخلاف

و یا که متحرک باشد حرکت لازم و ما قبل او منضوح باشد
 بفتح لازم و کلمه از التماس مفرد امین باشد و بر
 فعلان فعلی نباشد و لام کلمه حرف علت نباشد و در
 معنی آن و او و یا که صحیح و می واجب است نباشد و در
 کلمه تعلیلی دیگر از جنس می یفتاده باشد واجب بود
 آبدال آن و او و یا بالف برای تخفیف چون قال و بلغ
 و دعاء و رمی و اگر با وجود این شرط تصحیح کند نشاید
 بود چون قود و غیب و حوته و حوته بخلاف دعاء و رمی
 و دوران و بیجان و صوری و حمدی و عجز و صدق
 طوی و قوی هر ماضی معنی العین که منضوح العین باشد
 و ضمیر مرفوع بارز متحرک بد متصل شود اگر او می باشد
 نقل کند بضم او یا می باشد نقل کند بضم حرکت و او و
 یا نقل کند و ما قبل دهند بعد از املت حرکت ما قبل همیشه
 و لات کند بر او و کسره بر یا زو یک حذف و او
 برای اعتبار اجتماع ساکنین چون قلت و بخت بخلاف

و یا که متحرک باشد حرکت لازم و ما قبل او منضوح باشد
 بفتح لازم و کلمه از التماس مفرد امین باشد و بر
 فعلان فعلی نباشد و لام کلمه حرف علت نباشد و در
 معنی آن و او و یا که صحیح و می واجب است نباشد و در
 کلمه تعلیلی دیگر از جنس می یفتاده باشد واجب بود
 آبدال آن و او و یا بالف برای تخفیف چون قال و بلغ
 و دعاء و رمی و اگر با وجود این شرط تصحیح کند نشاید
 بود چون قود و غیب و حوته و حوته بخلاف دعاء و رمی
 و دوران و بیجان و صوری و حمدی و عجز و صدق
 طوی و قوی هر ماضی معنی العین که منضوح العین باشد
 و ضمیر مرفوع بارز متحرک بد متصل شود اگر او می باشد
 نقل کند بضم او یا می باشد نقل کند بضم حرکت و او و
 یا نقل کند و ما قبل دهند بعد از املت حرکت ما قبل همیشه
 و لات کند بر او و کسره بر یا زو یک حذف و او
 برای اعتبار اجتماع ساکنین چون قلت و بخت بخلاف

تقریرت انکه در بیان این
اصول که در این کتاب مذکور
است ازین جهت است که
در این کتاب در بیان این
اصول که در این کتاب مذکور
است ازین جهت است که

چون کس او را در این وعده و شماره هر سه زانده
که بعد الف جمع افتد مزمه شود چون صحائف و عجايز و
رسائل بخلاف تعایش و معاون و مزمه مصائب خلا
قیاس است هر و او که در طرف افتد یا در حکم طرف وقتی که
متصل شود بلکه چیزی که اتصال او لازم نباشد چون الف
ضمیر و تالی تانیث و ما قبل او کسور باشد آن و او باشد
چون و صی و در عی و و اعی هر و او که در کلمه ثالث باشد
چون رابع که در دیار یا در رابع و حرکت با قبل مخالف
و او باشد یا شود چون اغلیث و اشعلت هر حرف
علت که در آخر کلمه ساکن باشد در حال جزم و وقف
ساقط شود علامه لشکون چون لم یبع ولم یرم و
اوع و ازم هر جا که اجتماع ساکنین شود اگر اول حرف
مده ژا بن یا غیر مده یا باشد و مده حرف علت ساکن
که حرکت با قبل او موافق او باشد و مده بدغم قیه باشد
در یک کلمه حذف نگنند و این اجتماع ساکنین زوا باشد

بصاحب و در رابع
که ازین جهت است
بافتل اینها ساکن است
تقریرت و تحریف بودن
و او را با بیابول کرد

چرا که حرف علت
تعام اعراب است
چنانکه حرکت حذف
ساقط شود و در رابع
که در دیار یا در رابع
و حرکت با قبل مخالف
و او باشد یا شود
چون اغلیث و اشعلت
هر حرف علت که در
آخر کلمه ساکن
باشد در حال جزم
و وقف ساقط
شود علامه لشکون
چون لم یبع ولم یرم
و اوع و ازم هر جا
که اجتماع ساکنین
شود اگر اول حرف
مده ژا بن یا غیر
مده یا باشد و مده
حرف علت ساکن که
حرکت با قبل او
موافق او باشد و
مده بدغم قیه
باشد در یک کلمه
حذف نگنند و این
اجتماع ساکنین
زوا باشد

بصاحب و در رابع
که ازین جهت است
بافتل اینها ساکن است
تقریرت و تحریف بودن
و او را با بیابول کرد

تقریرت انکه در بیان این
اصول که در این کتاب مذکور
است ازین جهت است که
در این کتاب در بیان این
اصول که در این کتاب مذکور
است ازین جهت است که

در صورتی که در کتب معتبره در این باب گفته اند که هر کس که در این باب اشتباه کند...

چون و آینه و جو نضه و تخمین در حال توقف چون ریخته
و عمر و کبریه مده حذف کرده شود چون بغیر و انجیس و
قولی الحق و غیر مده را حرکت داده شود چون انجیس و
واختی التدا کرد و حرف صحیح ساکن در دو کلمه باشد
اول را حرکت دهند چون از جهت اول و اگر
یک کلمه باشد دوم را حرکت فتح دهند باعتبار حرکت
و کسره از جهت آنکه اصلی است در تحریک ساکن و ثبوت
از جهت متابعت ما قبل اگر ما قبل او مضموم بود چون
و بدل از خبری نباشد و محمول بر جمع مضموم نباشد و کلمه
از التباس امین باشد و او را با کنند و یا را در یا و غام
کنند برای تخفیف و ما قبل او را کسره دهند اگر مضموم باشد
چون در مجرای اصول مضاعف هر جا که دو حرف
صحیح از یک جنس یا از یک صرح یا ارد و مخرب متقاربان
نهم آیند و کلمه ملحق بر باعی نباشد و از التباس امین باشد

در این باب که در کتب معتبره در این باب گفته اند که هر کس که در این باب اشتباه کند...

در صورتی که در کتب معتبره در این باب گفته اند که هر کس که در این باب اشتباه کند...

در صورتی که در کتب معتبره در این باب گفته اند که هر کس که در این باب اشتباه کند...

جدول تصحیح اعلامیہ

صفحہ	مطلب	صفحہ	مطلب	صفحہ	مطلب
جمع واحد	جمع واحد	۶۲	حاشیہ متعلقہ	۱۲	حاشیہ متعلقہ
جمع وصل	جمع وصل	۶۳	۲	۱۳	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۶۴	۳	۱۴	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۶۵	۸	۱۵	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۶۶	۱۱	۱۶	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۶۷	۱۲	۱۷	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۶۸	۱۳	۱۸	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۶۹	۱۴	۱۹	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۷۰	۱۵	۲۰	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۷۱	۱۶	۲۱	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۷۲	۱۷	۲۲	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۷۳	۱۸	۲۳	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۷۴	۱۹	۲۴	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۷۵	۲۰	۲۵	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۷۶	۲۱	۲۶	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۷۷	۲۲	۲۷	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۷۸	۲۳	۲۸	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۷۹	۲۴	۲۹	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۸۰	۲۵	۳۰	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۸۱	۲۶	۳۱	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۸۲	۲۷	۳۲	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۸۳	۲۸	۳۳	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۸۴	۲۹	۳۴	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۸۵	۳۰	۳۵	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۸۶	۳۱	۳۶	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۸۷	۳۲	۳۷	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۸۸	۳۳	۳۸	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۸۹	۳۴	۳۹	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۹۰	۳۵	۴۰	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۹۱	۳۶	۴۱	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۹۲	۳۷	۴۲	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۹۳	۳۸	۴۳	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۹۴	۳۹	۴۴	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۹۵	۴۰	۴۵	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۹۶	۴۱	۴۶	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۹۷	۴۲	۴۷	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۹۸	۴۳	۴۸	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۹۹	۴۴	۴۹	حاشیہ متعلقہ
جمع جزم	جمع جزم	۱۰۰	۴۵	۵۰	حاشیہ متعلقہ

تمام صفحات پر تصحیح کی گئی ہے

RESERVED

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

۱۴۳

DATE SLIP

۲۹۳۶۵۰۸

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for
each day the book is kept over time.

--	--	--

